

# سپاروون

شماره ششم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان  
شماره هفتم - بهار ۱۳۸۹ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و قضاوت عاصی

شماره ۱۰۰



# لکی فائیف



# دہ دہ دہ

دعوتِ خیر  
و شخصہ می فرمود کہ شیراز شہر ہمارا بلا پس ضرورت ہو کر در می ناید سالہ  
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پار خاطرہ خواندہ ہو

۳۰۴۱۰ به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد. آدرس: شهر نومقابل مسجد جامع شیراز. تلفون





# علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند  
قیمت های مناسب به مناسبت شمع  
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

## قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و  
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاه و سفید و سایر لوازم و مجلات  
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.  
ادرس: مارکیته خسرو کتب  
ایستگاه سید

## خوراکیه فروشی انوش

خوراکیه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکیه باب  
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.  
مشتریان دایم خوراکیه فروش انوش باشند. همچنان مجلات  
و سایر مورد علاقه تان را از این خوراکیه فروش  
درستگاه گردیده می توانید.

آدرس: چوک قلع فتح رت

# تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از  
آدرس: سید فروشی تابش  
مجموعه گان رت

خوراکیه مورد  
نیاز شماراییه  
فروش میرساند  
همچنان بلوزهای  
بهاره هندیه و لباس -  
چین از قبیل سیراهن، دامس  
چشمه های بزانه، طفلانه و دخترانه  
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.  
جمعین محبت فرار میدهد  
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تان را نیز به دست آورید.

## خوراکیه فروشی سید احمد شاه

کتاب  
و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار خود رنگ و به ما قلم  
اجتناب از بکار بردن ضرورت تان را به قیمت های مناسب  
و رعایت بهشت و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -  
انجام - شهر تلسون ۱۱۲۲۱

کتاب، سرگت ۶ قلع فتح رت، متعل و انعامه برادران خسرو

## قرطاسیه فروشی اخبار

کتاب، قرطاسیه، مجلات و کارتهای  
ترویجی اوزان و حساب  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع

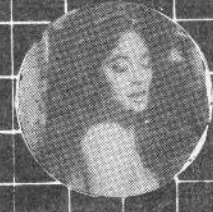
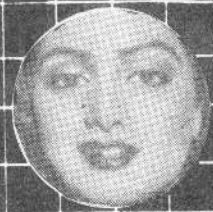
## قرطاسیه فروشی حساب

انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازم تان را عرضه  
میکند. و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته  
میشود. به آدرس توجه نمایند.  
مجموعه مید آن جنوب تانکه تیل





صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

# شعر عاصمی

مجموعه آثار استاد دریا و آثار فارسی

## په زره پوری

## چراغ خاطرات

۰۵۲

## در آینه نور

۲۲

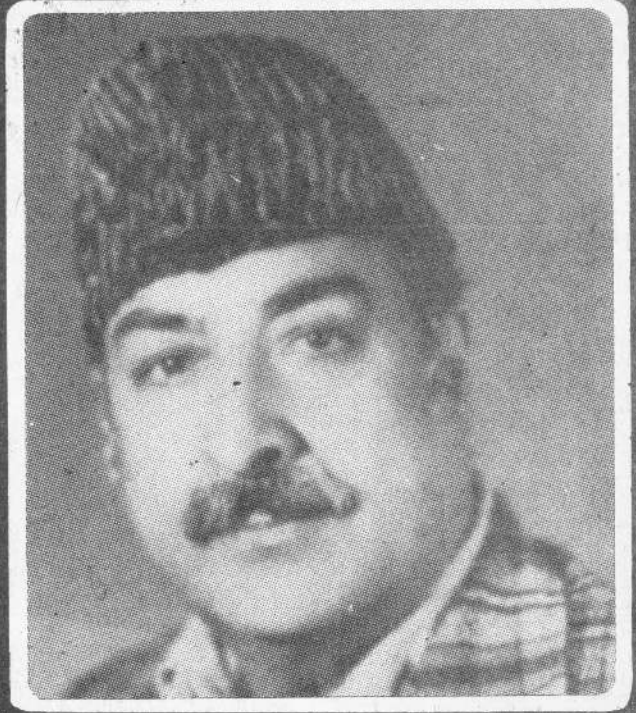
# آواز دریا

## تولوته

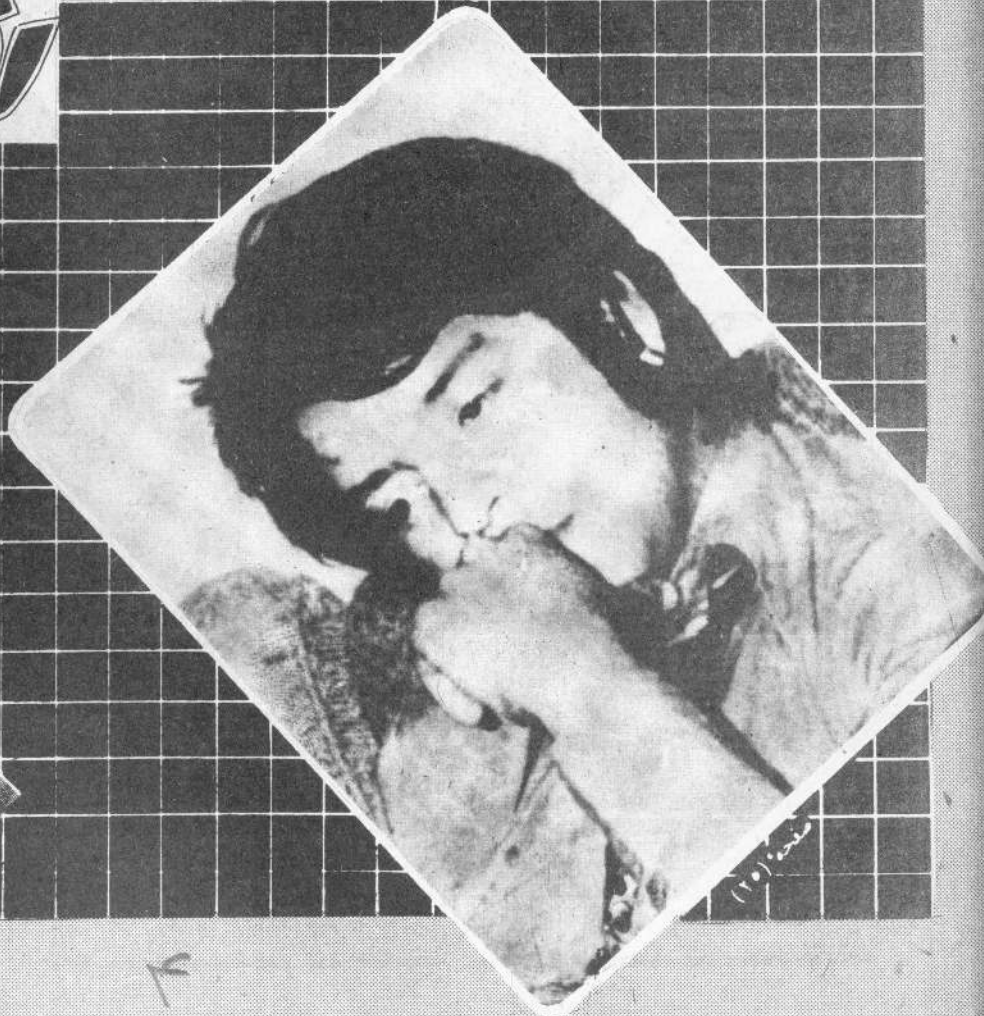
## ارتقا درغلاب

## ناوی

۱۸



صفحه (۱۰۰)



صفحه (۱۰۰)



# سپاهوون

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

مدیرمسئول: دکتر نظامی  
 تلفن: ۶۱۱۰۲  
 معاون: آصف محرومی  
 تلفن: ۶۲۷۰۲  
 سرپرست: ۶۱۸۷۸  
 ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر جمیلی قانعی  
 ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود  
 چاپ: اسحق جلیلی واحد شاه نسیمی  
 مهندسی: محمد گل

ادرس: مکررون سم بلاک (۱۰۶)  
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
 حساب بانک (۱۰۲۳۳) شهر ۸  
 افغانستان بانک

زیر نظر هیات تحریر:  
 بارق شفیعی  
 محمود حمیدی  
 عبدالله شمس دان  
 وهنشورد زریباب  
 شفیق وجدان

اداره مجله در تصحیح و تدوین مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.





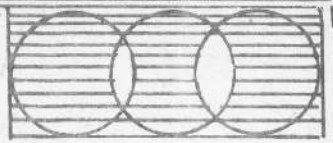
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

شهر ما مدفون است

نوشته نظام

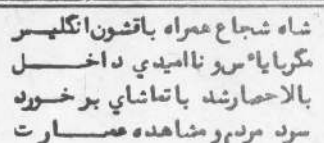




من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجا سیمای گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بموی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است .

**بالاحصار در جنگ اول :**



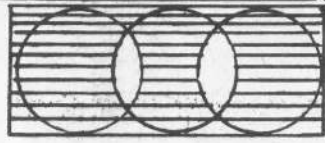
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر بایا سرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عسارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی **بارون و سرتیپ** اکلند سر جان و مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بجل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در الاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملا عبدالشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهاناتا مو قتی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

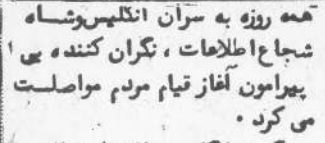
از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندادن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

**XXX**

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . (( امیر دوست محمد خان رسید )) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید (( بالشر )) سلطان محمد جواب داد که : (( نسی ))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش مو قتی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت



همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده بی بیرومون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگامی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحتهای آتش زامجهز بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های (( دهن پر )) سیلاره ، پیش قوس ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد .

مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند .

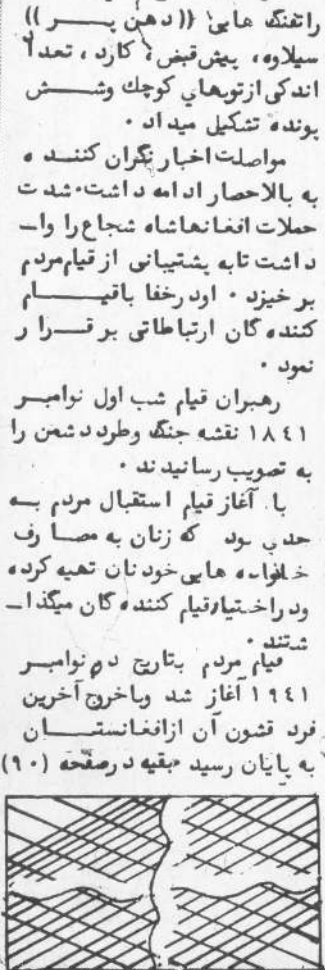
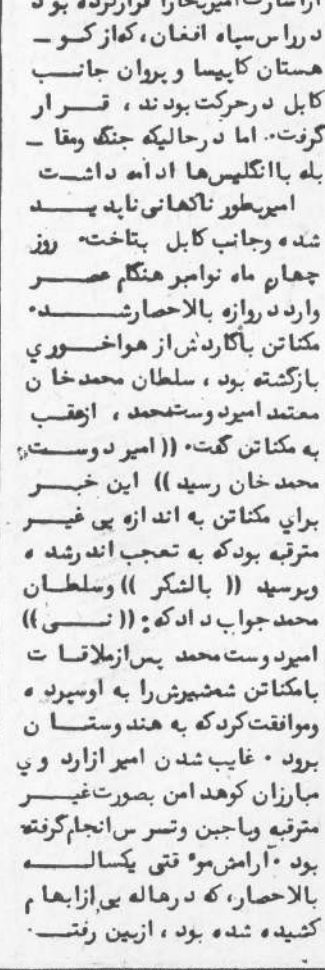
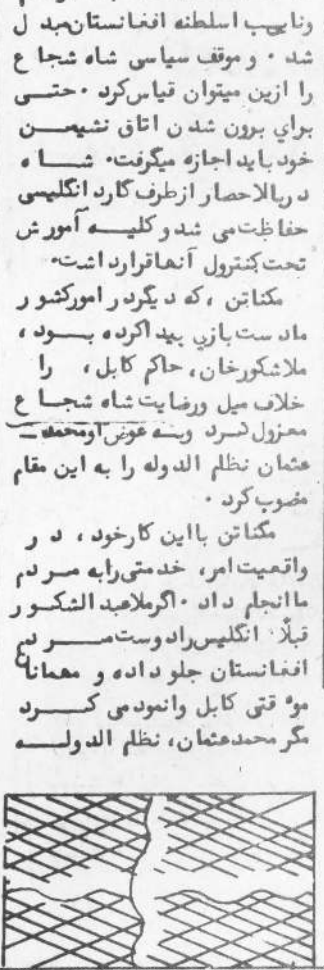
قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پیدا گشت گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصاً مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام (( مصلحان ناخوانده )) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۴۱ به کابل رسیدند .

اعمالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور بازگشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید .

گرمای کوچکی هائی کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد





چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



# زنده گی رادوست داریم

همامصل سال چار پوهنځی اقتصاد :  
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران بااین همه نسر از ونشیب بازهم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زنده گی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و حسود دور باشم .  
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .  
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟  
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



# خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوبکابل :  
 به زنده گی علاقه مند یی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی اش صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی اش را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



# من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :  
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .  
 - می توانم بیوسم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یو بار .  
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه دارم . خود اضمینان و باور کامل دارم .





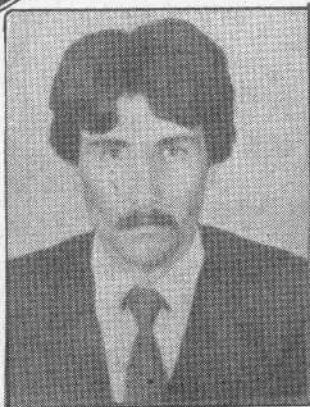
# نامزدی یک آزمون است

نفسه کار جوان تحصیل  
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :  
عاشق شدن عیب نیست چون  
طبیعی است و نیاز اما باید با  
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .  
بخش عشق نه آنست از نامه ها  
و دید نهایی نگاهانی مانند  
فلمهای هندي آغاز میشود .  
عشق یعنی تعیین سرنوشت  
عشق یعنی راه یابی به همسری  
انسانیت است . و بهترین  
راه بر آورده سازی این نیاز  
ازدواج است و ازدواج مستلزم  
یک آزمون است و به نظرم این  
آزمون تعاوت نهاد رجرجان  
نامزدی میتواند صورت گیرد و کسی  
خواهم تعصبی در دیدن است  
آندن مفکوره منفی در این زمینه  
وجود نداشته باشد .



# پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان  
کارت .  
خواست من از همه دختران  
جوان آنست که قبل از رو آوردن  
به ازدواج بایست برای تشکیل  
خانواده صمیمی و سالم آماده گی  
لازم بگیرند ، دختران جوان  
باید شیوه برخورد و اجرائی مسوول  
لیت مردم زنده گی شان سرا  
بیاموزند . و بیوسه بگویند  
تا طرف مقابل رادک نموده به  
همه اصول زنده گی زناشوهری  
وفادار بوده تا بای جان به آن  
حرمت بگیرند . بهترین دوره -  
آموزش اصول زنده گی زناشوهری  
و تدبیر منزل روزگاران تجرد  
است . از زمانیکه از ازدواج -  
پشیمان میشوند بدم می آید .



# از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف  
انانیه :  
از وقتیکه سروکار با متعین  
وزنان هرزه است معتقد شده ام که  
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن  
تن درند هم . اینجاقب میله های  
زندان زنانی دیده میشوند که  
در ظاهر قیانه های شان معصوم  
است ، مگر باطن شان از نساد  
اخلاقی انباشته است که این امر  
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .  
چنانچه یکی شوهرش را کشته  
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی  
کرده و اندیگری روسی شده است .  
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج  
کم بگونه شماری از مردان ، که  
بدست همسران شان کشته میشوند  
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج  
هراس دانه .



# عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و  
ادبیات :  
در مورد عشق و ازدواج به این  
باور استم که در روزگاران تحصیل  
باید این اندیشه هارا از سر بسدور  
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها  
و نوشتههای درسی مزاحمت ایجاد  
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن  
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل  
است بنا بران من بعد از تحصیل  
خواهم شد .  
- دوست دانه که دختران  
همیشه در استفاده از مود حد و  
معین معیار هارا در نظر گیرند







# بزرگمردان زمانه‌ها

## به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان در کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سرزمین بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد تراز بلند تراز صداهای زمانه اش و انسان بود فراتراز همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و آراسته با زور دانش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزئیانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا گاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال د پرت موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طنز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پختنی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیده ن ودست یافتن بد ان سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتراز - ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستتبر بقیه در صفحه (۹۲)



# تولونه په زره پوری دی

## سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وایى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په زندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کړی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه وخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .





خونگه چی بی شمیره ستوري  
به لايتناهي فضاکی شته ، نوبه  
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و  
چی د دي ټولو په منځ کې يويا  
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه  
د حکمي د غونډاړي په شان وي .  
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ  
سياري په خير وجود ولري په  
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم  
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي  
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-  
بونو په خير ندره بينی موجودات  
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست  
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-  
ټول همدغه مسافرين د دي وس  
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه  
بلی نقطی ته يوس . همدارنگه  
ناشونی نه ده نور موجودات چی  
په بشپړه توگه له موز سره  
توپرولري له موز څخه په ميليونونو  
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-  
لري او ان کيداي شي فکروکسر ي  
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي  
کوي او زمونډ په شان په خور و  
بحان نه مړ وي ، بناي په بل ټول  
سره ژوند تيرکاني .



# آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-  
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی  
نور موجودات وي چی د فکر له  
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله  
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه  
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،  
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه  
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي  
نړی کې بی شميره ستوري شته  
چی کت مترلته ورته دي او بايد  
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي  
وي .

# دهرات تاريخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-  
نستان له تاریخی اوارزینتاکو  
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -  
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی  
د هرات ښار په شمالی برخه کی  
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا  
زمونډ د پلرونو او نیکونو وارزینتن  
یاد کار دی چی د ټیروکلونو وارزید و  
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی  
جگه غاړه او په ځانگړی یویار او  
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،  
هر برخ او هر لویه اوږه یوه یسی  
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی  
اویویار نی منعکسوي .  
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري  
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د  
ښار پاتی شونی دی او اوسنی  
کلا د همدغه ښار په کله والوجور  
شوی ده چی وروسته یی دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-  
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه  
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا  
بیاله سره ترمیم شوه او نریدلسی  
برخی یی بیا جوړی شوی . خو  
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل  
راوړ او د ښکلی هرات ټیری بر-  
خی ورنانی او ویچار ی کړی ټو د  
اختیارالدین کلا هم له دغه  
وحشیانه یرغل څخه په امان کی  
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر  
د هرات د ښار اوسپنیزی دروازی  
چی د غوري سلاطینو او امیرانو  
نومونه اولقبونه بری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)  
ته یویرل شوی .  
خو کله چی امیر شاهخ د -  
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه  
یې وکړه چی د خپل پلار د -  
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی  
نښانی د خلکو له زړونو څخه  
پاکی کړی او هغه ځایونه چی  
د د ه په امر له خاوروسره خاوری

شوی اوویچار شوی و بیرته له  
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر  
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -  
پاتی په ۸۵ مخ



گفتگوی با مسعود امید

# امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

## رافعه در کین و آهنگ میرزا گلستان



ساخته: کاتب

هرگاه میخواند میخواند بسته از  
میاند که حدای نسیم در بهار  
از لای لای شاخه های شکوفه  
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی  
در رگهای جان آدم میورد.  
او همان گونه که مصومانه  
میخواند با چهره مصومانه مقابل  
خود می ایستد.  
وقتی از او پرس این چیست  
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه  
قلبت رنجه نرود او در جوابم  
می خندد. حال از نسیم چهره این  
را میپوشاند میگوید: من آنرا  
بعضی ها خوانده ام حد نام کسی  
نبوده است.





دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برای من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سر باز استم.

بقیه از صفحه ( ۸۸ )

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام ( آغوش گرم واکن ) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ، خواست قلبی تان را گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

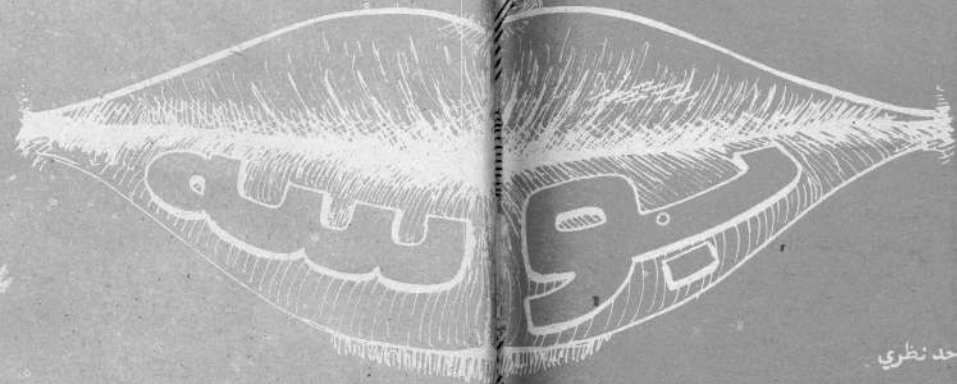
— چون در یک خانواد ه هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه نوای موسیقی در گوشهایم طنین داشت. همه وقت آنرا غمگینانه زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای هنر شدم، هنر موسیقی را تحت نظر پدرم استاد غلام علی ( امید ) آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر آموخته شود باز هم کم است. من زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ

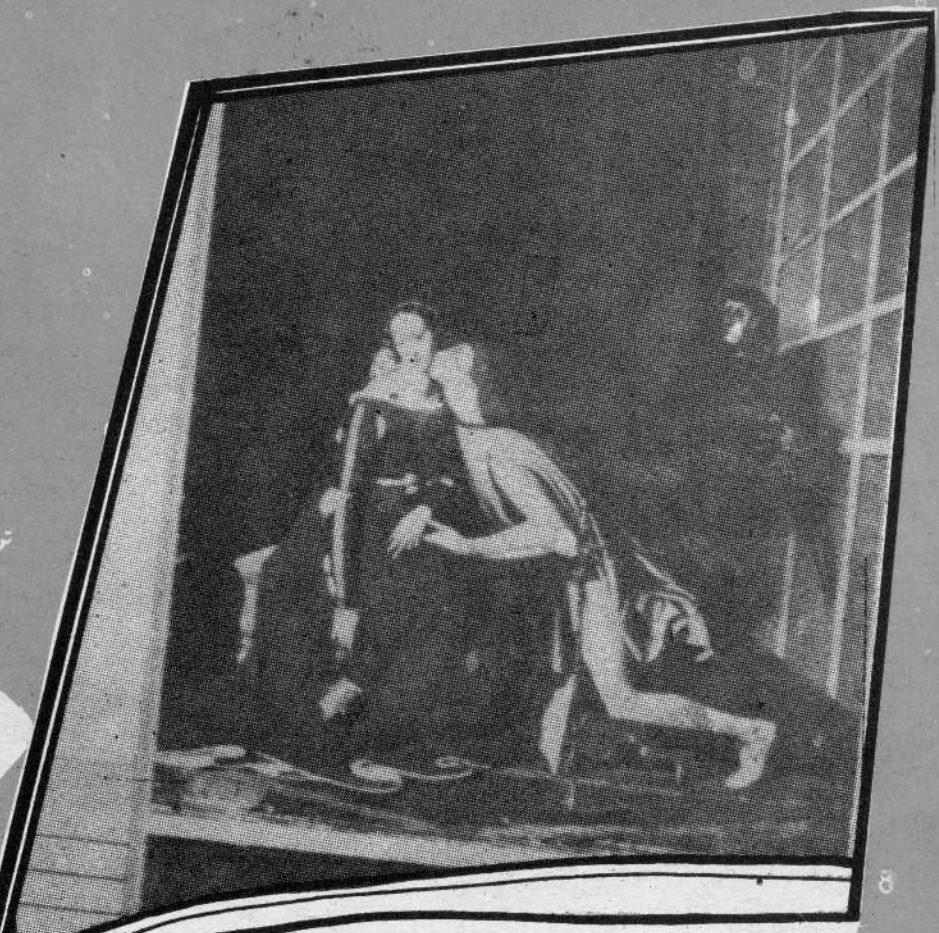






ترجمه واحد نظري

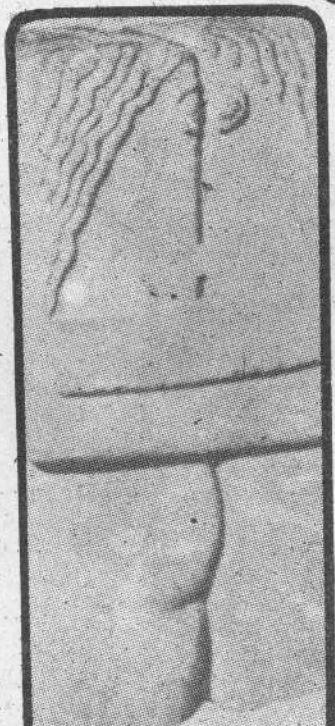
# دانشنامه زیبایی



یابلی و فراتر از آنکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد . در جلوه برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آفتابش گران خود را منمکن ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، هیجانانگیزی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناچاییز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچاییز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد ، بعدی که در کلمات هنرورانه انعکاس یافته (( یک جسم و یک زنده کی استیم ... ))

سندوده اسطوره و افسانه قیام است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های و نهره ( زهره ) و کوهپدون از - دوره " دوم باروک و مانیزم انگلیس " نشاندهنده روابط است که نه مادرانه است و نه پسرانه . در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپتس گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کینوا راه ، توستان و اینزولدا ، یاولیو فرانچسکو از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگاهدارد . هنرورانه به توستان میگوید: (( ملایک وجود یک زنده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفتابش - جدایی ناپذیر استیم ))



## عشق همیشه بوسه تمثیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها ( میتولوژی ) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک ( عاشقانه ) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از - تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نکاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر و یه نامزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح میسازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نمیگرفت . بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل مسوت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول . در . آنتیپتس : چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکسلیک برای بوسند ، وحشت زده بودند و آنرا یک نوع مسمل شیطانی می پنداشتند . ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان - میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرویی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادلیه هم مرتبط میساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا بصفت آنجا دهنده روح و معمول آفتابش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد . به نظر پیرلا در همینای شمعنات عمومی بوسه عثمونی حین مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد : عشق فنیکی ، محبت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج . پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بمنزله یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس ( آسمانی ) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت . در سال ۱۸۹۷ آنتیپولوک





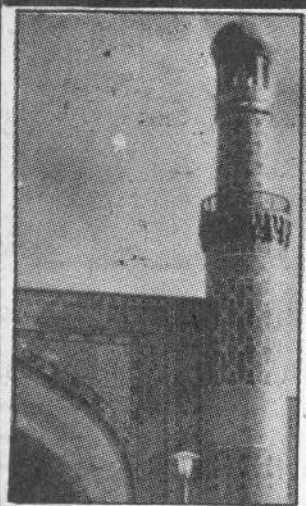
دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونې په  
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړې وو او ناوړې نجونې  
 خوښوونکونه اچولې وو او په گونگوس گونگوس مخامخ  
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .  
 تېبه مې نېکبېرکه او د دغو پنځو نارېس کاره چې  
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه  
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې په  
 دله چل گرې بايانه لارې شي . په همدې سچ کې دم  
 چې پشمې د لونگين ماماد کلاتمبونه وروژدې شوې او  
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .  
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې ژوندې تېسه  
 غم وړې وو او هلته مې خه خبره د گلې بازخان کا کا  
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې  
 نه به مې خه پشم گونگين گل باز کا کاته پېخو وړکړې  
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که دوسره  
 نواوښتون مې هم د زوي هلوکې دې راوره . چېس  
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد يو لوانوارو -  
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ږه برې وطن کس  
 نه برېږدي .  
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله  
 اوسپنې فابونه چې مازې به مې شونډه توره نسوي  
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .  
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې مې بيا د مړيا د  
 ژوندې خه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گروکړ  
 قلبه مې خرڅه کړه او پيسې مې توملاکړې . چرته به  
 چې چارو ته کومه پټه روکوهلته به پس لار . پسته  
 همدې زوي د کاسې د کونډې جارشاو د بولي پر ک  
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي مې ونه موند . خه مود  
 وروسته خبرشوجې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ  
 الوتې اوچاې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پيسه  
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې وږاويل  
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپليو کله زړه  
 شل کېده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه  
 ته لاره چې گيښې کم موي غوښه يا هندوکې به مې  
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د  
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تپش تابوت مې بېرته  
 را وړ .

د لارو



# دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه د یوې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چی د عربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر توري تياری یی له منځه یوړي اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او سلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونواوښتل ، او دغه شمانه وخت کی د هرات جومات اسلامي مبادتخای په حیث وپیلیدل شوه او دادرب ویشتم څېړنی کال د پاتې په ۶۱ مخ کی

نولومړی به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فتنه پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګوی جان له مرګه وژغوره اود خونړي لور لا ژارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دي چی خلک دې په جان راټول کړي اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گیني خوله بهه د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اوږدلی خبر مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکله نه نوبیا . . . . کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړي ماته راکړې . زه داخپل تور وپښتان دلته د چایه نامه سپین کړم . د چایه طمع خپله ښکلی محوانی خاورې کړم خدایه . . . .

دلونګین کونډه به دغه روح میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا څرک وشو اوکله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : ( بچو دلونګین کونډې ناوې راوستی نساوې ) می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل اوکله بل ته ، اوکله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ د او بیچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم ښودي وو اود ناوښتوب نښی پکی همدونعلیدل کیدی . دلونګین ماماد ښمسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زړی اومخوږ د حجری نه راغلل اوتعبو ته ددریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موزمخو ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخپل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا ددوې حیا ده . ته به ددوې پتساتی . دلونګین کونډه ستالکه مور داسی ده . . . . هو ، دوې نو هغه جرګه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نو یوې زړې ښمسی ته می سرورنیز دې کړ : ادې : دلونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې . . . . ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادی لهجه یی راته وویل . بچی داد ښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې ښمسی د لور بیسی یی هم دلونګین ماما کونډې ته ورکړي دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته می وویل نو چاته یی . . . . هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورس نو بیا به ورته سپرغی به نکاح کسري .

\*\*\*

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونګین دغه پښور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخري تاو راتاشول . د جرندې ارم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گداور کړ چی د یوه گدار سره یی حای په حای کړ . په جرنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خیر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مری کیسه ټوله مالومه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورخی تیرې وې . خلو پښی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اخترهم نه د رافلی چی خلک به یی لومړی اخترته په دواو فاتی تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو ځکه زما سودا ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د ویره ښمسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوږکیو او وړو ماشومانو خبری می ترغوزه شوې چی : بچو دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو هیزی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبی دلی ته راغی بیا به ددلی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږي چی دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به ښمسی ماشومان دلونګین ماما په انګر نوتل . هکله یکه پاتی م . د ماشومانو خبری راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وښمبل ځکالکی می له سره ایسته کړ . دکوتی تباب ته می لاس کړو . خپل ښمسه گری د خاصې تیکری می تری راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تپوزک می واچاره چی خوک می هډوونه بیژنی چی د شیرخان نگر پروڼه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو اوبیای یی له واره سترمات کړو اودکلی ته به یی پردی کلا ته لاړه . خوزما زړه تردی زیات بارنه شو اوختلای او لوسه می وه نوځکه می شاوخوا وکتل . جان می په تورتیکری کی تاو راتاوکړ او نیخ په نیغه دلونګین ماما کلا ته ننوت .

دلونګین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغریه منغ کی یی یوه برستن خلوږ غبرګه اچولی وه اویوه نجلی پری ناسته وه . دنجلی په مخ پیکسې او بیچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی سترګی هاخوا د یخزا وار ولی اوکله به یی بیاد ویره اویسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې ښمسی ناستې وې . ځینو ښمخو به ورته په دلا سایی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . به دې حال هم شکرو یاسه . داخود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او ځینو نورو ښمخو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرې ستمی به یی ورته ویلی . ځینو ښمسی به چی هر بلوته تیرسد ی



# مدون روزی فرخوهری

می گذرد

## ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا لفا ن اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای کسرت که احمد ظاهر تحمل راز دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر بروی نمی کرد . میخواند و میخواند و چی بسا که کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه ( ۸۱ )

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراخ های از شمر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :  
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی ( رهی )  
 - میروم خسته و افسرده و زار . ( فرخ )  
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید ( مولانا )  
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم

# مرگ



به هر سوسومروم ای شنادر جستجوی ولی از تو سواقی نیست نه درینجانه در انجبا ! بیادم بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود ( بگذرد ) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جواب مرا که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای

هرگز نمی آیی ، نمی آیی

... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گوناگون بیایسی دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

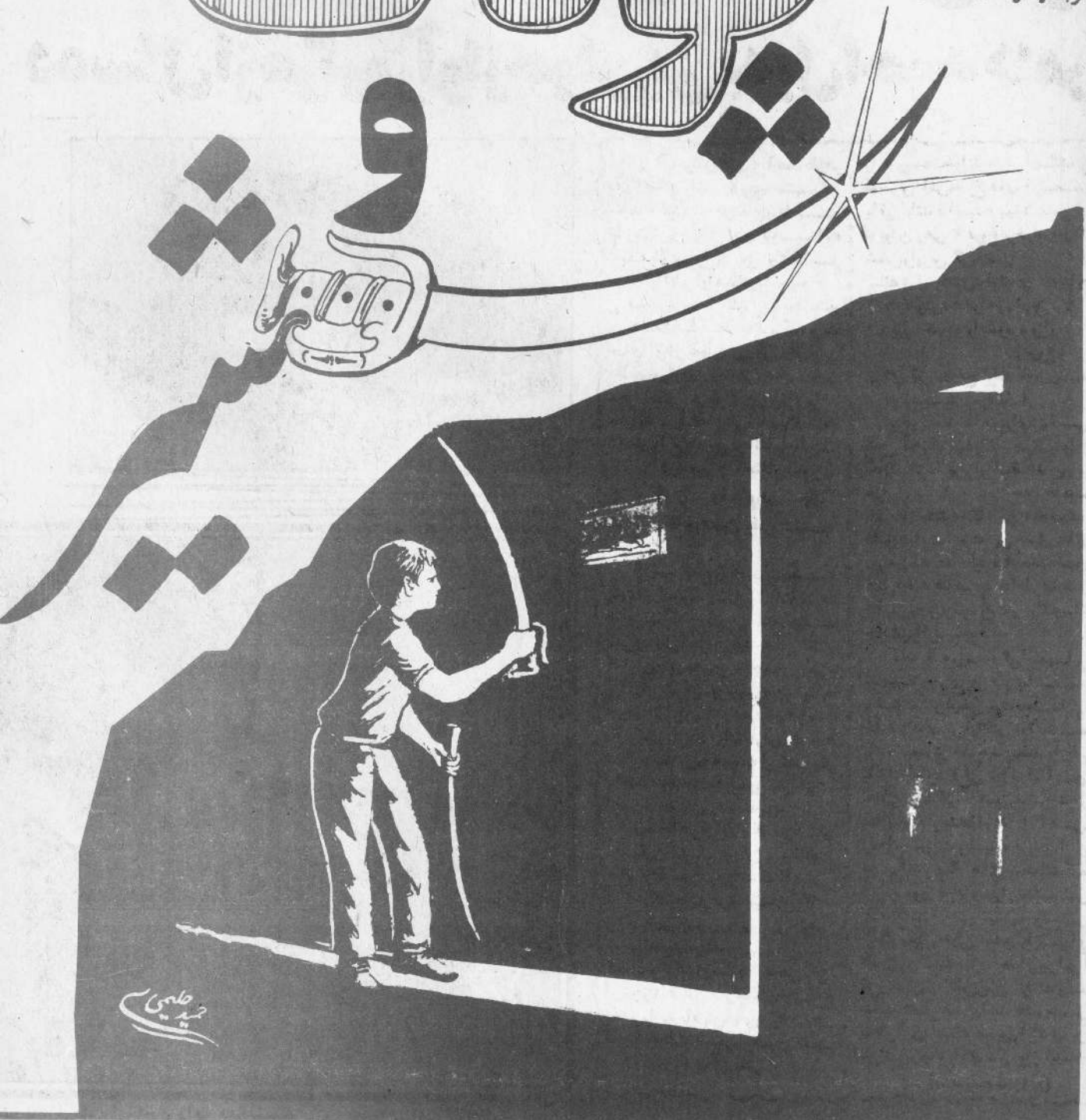
احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمان که مرود لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب می نمود . اب عجیبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد



داستان کوتاه

# گودگود

نویسنده: روزه دینی  
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی



است. قدرت کار کردن نداشته  
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش  
به او گفتند:

تو بگذار برو  
و سر کارگر که پیوسته بود  
گفت:

وقتی که آدم نصف دلش  
در خانه باشد، دیگر حال کار  
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره  
نشوده از رنج و هذاب، در خانه  
است. مادر در آشپزخانه منتظر  
است. روی پای پاک پله ها،  
همسایه های صدا می آهسته حرف  
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش  
میکنند.

فقط (( بی بی )) بچه  
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان  
پهن، موهای کمرنگ و قیافه  
کودک جدی، همراه داکتر،  
بی آن که دیده شود، روی اتاق  
خزیده است. هر چند که از این  
کاره شدت منعش کرده بودند!  
هیچ سرو صدایی نکرده بود  
پس خانه بی میان جالی های  
ماهیکری و سایبان های پنهان  
شده است. میترسد، زیرا از لای  
در، پدرش را میبیند که با چهره  
گرفته خاموشی حرکت کرده  
میکند. دو قطره اشک آهسته روی  
گونه هایش میغلزد، بعد دو قطره  
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر  
را میشنود که میگوید:  
شمارد هستید! زن تانرا  
آماده کنید، چون امشب می آیند  
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،  
امشب کودکی را در بردارد که  
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند  
آدمک چینی بازیچه ها، در  
بسترش دراز کشیده است. دیگر  
به اسباب بازی هایش دست  
نمیزند. برادر هایش سخت  
مشاقق آن ها هستند اما پسر،  
خشمگین است. (( این ها خیلی  
گران تمام شده، اسباب بازی  
های بیمار است )) همه آن را  
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی  
لحاف چیده اند. یک اسب  
چرخدار یک دلقک سخ و زره،  
یک همون مخمل پوش، یک دست  
اسلحه روسی با یک کلاه خود  
واقعی، گل کبری با خورشید و -  
زین و یک شمشیر کوچک.

تتها یک بازی هنوز سرگرمش  
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش  
لرزان به طرف او خم میشود  
کودک بازاری میگوید: بسوز،  
مامان، بسوز!

زن بیچاره با پسر روی رکاب  
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته  
به کار میاندازد و چرخ خیاطی  
برای سرگرم کردن کودک او مانند  
حیوان وفاداری خرخر میکند.  
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

(( بی بی )) به آشپزخانه  
رفت. مثل این که مادر همه چیز را  
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه  
خشتی، در میان تکه های هینز  
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک  
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.  
بچه بزرگ خانوانه که قدش  
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،  
دستها را دور گردن او حلقه  
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است  
بباید؟  
آن گاه مادر قدری گریه کرد  
تا تسکین یافت. و پسرش مانند  
مرد بزرگی او را به طور جدی  
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل  
باشید و زود بخواهید. قرار  
است یک آدم بد، خیلی بد،  
بباید (( ممی )) کوچولو را ببرد.

(( بی بی )) به اتاق دیگر  
رفت. پدر، همان جا کنار پنجره  
نشسته است. آفتاب دم فروب  
بر روی شیشه پنجره میخیزد.  
از شاگان پرده که به طوزه گوش  
بالاکشیده اند، تکه و سیمی  
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های  
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت  
ندارند در جریان هفته، بیکار  
باشند، نمیداند چی کار کند،  
و انگشتان خشن و سیاهش  
باز بچه هارا روی لحاف زیر  
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.  
(( بی بی )) نزد یک میشود، مدتی  
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر  
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت  
به من داده بود.  
مرد که از چنین درخواستی  
تکان خورده است، نگاه خشم  
آلودی به پسرش میاندازد، -  
چنان که گویی بچه کفر گفته است  
غرض می کند.  
برو کم شو، دیگر چشم به  
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز  
حاضر نیست، ساعتی است که  
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،  
مدتی کوتاه به میخانه پایین  
می رود تا در باره بدبختی  
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.  
خانه در خواب است و محله  
تاریک کنار شهر نیز در آن به  
خواب رفته است. اما پدر  
و مادر، در دو سوی رختخواب  
شب زنده داری میکنند، گویی  
می خواهند که چو لوی شان  
را از دستبرد آن دزد ناصری  
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان  
کرده است با چهره بی به رنگ  
خاک با گوشه های آویزان دهن  
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -  
روی چوکی ها خوابشان میرد.

در همان لحظه است  
که (( بی بی )) کوچولو، با پیراهنی  
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه  
به طرف تخت خواب میخزد. شعله  
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس  
از جای خود تکان نمیخورد.  
آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرد، شمشیر  
مورد نظرها از غلافش میکشد و می  
برد (( بی بی )) با شمشیر فرار میکند  
و شمشیر وقتی که از برابری جراح می  
گذرد، برق میزند. به سرهت  
روی صدا به طرف وسایل خودش  
میرود و مشغول لباس پوشیدن  
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه  
برو و کفش های بنفشی صد  
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق  
بسته است. روی چهار پایه پسر  
میرود. روی پنجه های پای بند  
میشود و خودش فشار می آورد  
و شمشیر کوچک روی دستگیردروازه  
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین  
تا اثر چی احساس از خواب میرد  
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها  
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -  
تند دیوانه هابر میکردیم و میرسد:  
- زان! (( بی بی )) کجاست؟  
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به  
صورتش خورده باشد، از جا میرود  
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)





بقیہ صفحہ (۸۰)

+ والدین باید ان قدر قیمتی که  
+ به پسران قایل اند به دختران  
+ نیز قایل شوند وغیره .  
+ توقع هزده ساله گان از اطرا-  
+ نیان به صورت عمومی با تفاوت -  
+ های کوچکی که ناشی از محل  
+ سکونت شان بوده ، همان است ؛

# کتابخانه

نه رتبه گان و نه آینده گان ، نیدانند  
که ترون پر هنر ما چه سخت وستگین  
استرامید های نوین با عذاب های  
کهن به هر طرف تگری ، گس جنجگ  
خوبین است اگر که هانسق د پروز  
آزاد میکرد به ماه چهره مشرقه تکا .  
کته جوان هانسق اسروز آزادند است  
برای ماه غسل یک سفر به ماه کس

لین مکاتب و فابریک هاک درسه  
وجود آوردن تضای کاملاً راحت  
روانی بامن همگاری نمودند  
سپاسگداری نام . اینک نتیجه  
گهری تست رامیخوانیم :

+ در برابرش (( توقع از  
+ والدین )) جز چند تن استثنایی  
+ که از والدین به خاطر عدم ممانعت  
+ شان در همه امور ، سپاسگزار بودند  
+ (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که  
+ والدینش هیچگاه از اعمال او  
+ باز پرس نکرده و در مسایل شخصی  
+ او مداخله نمی کنند (۱۰۰) دیگر-  
+ ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار  
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری  
نمودم و ان چه برای ادامه کار  
بیشتر نوقظه ام مینمود ، صرا-  
حت یا سخه های جوانان بود ، چه  
آنان راهراسی از رویه رشدن  
با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل  
که فکر میکردند با آینه شان رویه  
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت  
محدود و ان هم در برابر چشید  
پرسش محدود که بعداً یاد آور -  
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ-

تست های روزنی به متابع  
آینه تمام نمای اوضاع مسلط  
روانی یک اجتماع بوده و هده  
ساله در مالک مترقی جهان -  
نتایج این تست ها به متابع  
شواهد تاریخی ، درج روزگار  
میگردند که با کمال تا سفد روطن  
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای  
بوده که خواستم با امکانات محدود  
دست داشته ، روان جوانان روطن  
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم  
تا سر آغازی به همچوتست ها بوده  
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان  
اجتماع ما باشد .  
بازده پرسش همگن از یکصد و  
ده جوان بین سن هفده و نوزده



# از هر کجا

## صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتوانند رانندگی میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلیفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلیفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یا زن مسن که به تنهایی رانندگی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می نماند از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون د پیری را که در ستانش رانندگی بود کک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شیا هت دارد اما

# ند حیوانات را هم میدزدند

هشت میلیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری تعویض نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار میگردند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

(( این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند )) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

دلین فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند.

این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجالتاً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بیالقه خطرناکند.

خانمی که تیلیفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

## حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند. بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرد شده از بدن حشره قرار دارد. تنها گشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون - انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کا هت واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را



# کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد.  
پارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کمی شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید.  
گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



## برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد - تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید.  
این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون می باشد که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پراریم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند.  
در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



## از مردم سال شش

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند.  
در جریان حفیات در ۱۵۰- کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است.  
دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

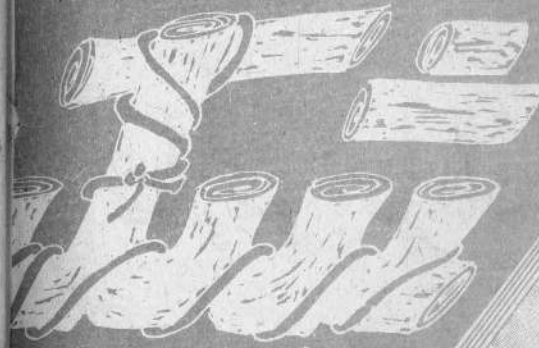
## تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

# از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر





مباحثه از حساب حافظ

# پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه دهند



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کم نبود و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریض بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینماید که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیع معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از قبل شورش و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهیم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زور فشار بای راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سخته شده بالای آن میگذاریم سپس با کفد قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهن آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امروکن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گونه است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است بیونند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسی روز که از افغانستان در اکثر موسی روز که از افغانستان درین زمینه ها تجارب جدید را برضه داشته اند یاد نوشته عملی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتم در کار مینمایم بعد از درد کانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد ی انتظار میکنند در داخل دکان دو دو شک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم



# روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیویارک کجای (مادر اولادها) خودش به خرید برود... کسی بیاز کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام... سواد را گرفته... برای رسیدن به خانقاه (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود... سود را با شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چوکی ها پر است... نه هلیز موتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست... جسور... عرق ریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند... مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته یار شواری را از نزدش طور کدک میگیرد... او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد!

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم... هم از او را هم تصویرش را... آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقلم به گوشه های ما آگناست و تصویرسازان را فلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشانشته ام... جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد!



آخرین میگویم که صدایی میشود... مسجد اتفاق... باینین شوید... جسور... بیچاره هر چند زیاد میالد... آن مرد راکتر مییابد... آن مرد خیر خواه با سود ایچسور آب میشود و زمین فرو میبرد... شاید او چند ایستگاه پیشتر باینین شده باشد... و جسور... بلی بیچاره جسور با چهره تماشایی خود راهی خانه میگردد!

# عادله ادیم یک بگششی

## راگم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده... سینما ماکه محمصل پوهنتون کابل است... با استقا ده از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید... بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که می خرسد میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خولی مید آن گردید... آن را گذارنده دوباره برگشت تا بکس دوی را ببرد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست...

آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و فغان را راه انداخت این سووان سو را خوب دید... فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود... سرانجام عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته... سوش را با بیست انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید... ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل... شتافتند کسی هردیکس را باینین نمود و عادله ادیم بیک



# که



تا اینکه متوجه شدند که فروشنده... متکرر به جای روغن کچالو در... بیب انداخته کچالوی جوش داده شده پاک را... اطرافی مظلم... دووان دووان خود را به بازار جدد می رسانند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرند اما نمی یابند زیرا فروشنده کد کانی ندانست و در کمار سوک روغن وارد می فروخت... سرانجام اطرافی دود مست در از ترازد و با به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید: به کی نالم... به خدا اوس!

# اطراف افی از اطراف روغن خرید

آن زنده می میکند و در رشد رگمی باشد... اصلاح نشد... حکیم اطرافی شنیده بود که... بود یک تانک تیل لوگر بیوسنت (بالاحصار)... بازاری ایجاد شده که آرد روغن را از انترانزوخ مند وی کابل به فروش می رسانند... بولیرا که باد شواری به دست آورده بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد

# ما خبر می دهیم

انبهسه محصل پوهنتون کابل... چرا قیمت های بیچاره و کچالو گاهی باینین و گاهی بیلا میورد... ج: به خاطر یکم نین دالر نیز... مقاربت است! س: چرا در بازار... تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت... هرود به قیمت ۲۰ تا ۲۰۰ افغانیست! ج: به خاطر یکم پر جواوی

# ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



## حاجی کامران

حمیده عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است... اکسون مصروف تعبیه سریال را در بیوسی شیرین گل و شبر اقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند...



چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد... معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب مانعش مقابل یکدیگر بازی میکنند... حمیده عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر نیلی بی درکار باشد واقعا نیلی ابداری نتار بناگوش حاجی

# حالا که پرسیدید پس بخواید

بقی در صفحه ۸۲) بقیه در صفحه ۸۳) بیستمه شود و شمام کمتر تکلیف ببینید... کلاهی از ریاست بیست وزارت مسخبرات... س: من به صد زناد... علاقتهم چی طورکم از آخرین... مد اطلاع حاصل نمایم... ج: بیکار به پوهنتون کابل... تشریف بیورید... XXX

# شمام خبر شوید

بقیه در صفحه ۸۲) بقیه در صفحه ۸۳)





نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

# مادری می میرد زنی منحرف می شود



هاله بی از درون جهره  
 معتابی دختر را در بر کشید  
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش  
 بزرگ سپه کاری در زمین دست  
 ناخورد و تشنه گناه کشت  
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد  
 از هوس در وجب کشتزار تشنه  
 ریشه دوانیده بود بهوشان  
 سیاه دل با اطفای آتش نفس  
 آماره خود کشتزار نوبسته او را  
 آتش کشید بودند آثار این آتش  
 سوزنده در سراپای وجودش  
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در  
 دید گانش ملموس می نمود  
 سوزان این از گون بخت عبرت  
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه  
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی  
 وزیا بود و بد گانش جاد  
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان  
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش  
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده  
 باد به سوزانی بزمی می نمود  
 پیراهن سر به بی گذاره تن  
 داشت و دستمال سبز کان به  
 پیشانی اش بسته بود که زیباییش  
 را دو بالامی ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان  
 موهای آبریشینی را بر پستان  
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از  
 کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف  
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد  
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم  
 بعد به نگاهش پیش مقدمه گفتم  
 تونمیدانی وقتی همه امیدها  
 میمیرند وقتی ازوها بر باد  
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین  
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار  
 صاعقه زده.

وین همان کشتزار صاعقه  
 زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم  
 تا نجاتم بخیشی ولی نگذاشتند که  
 به زنده می آبروشدانه باز گردم  
 تا آنکه دود ستود و یاد رنجس  
 غرق شدم  
 امروز میخواهم دیوار سکوت را  
 بشکم میخواهم برای کیسی  
 درد دل کم میخواهم اقل یک نفر  
 غصه مرابد اند آخر مرز بی بد نام و  
 زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش  
 ساختند گناه دلم میخواهد  
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین  
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش  
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره  
 اخت گناه هوس و شغفوت را  
 تحمل میکرد.

بگذر از شروع همه چیز را بگویم  
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی  
 بیخیز از شانزده ساله انداشتم  
 و در صنف ده هم یکی از لیسه  
 های شهر درس میخواندم از  
 زیبای بهره کافی داشتم این  
 زیبای با پای و معمومیت همراه  
 بود نگاه های ستایشگر همشما  
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین  
 بازگو کننده این واقعیت بود  
 البته دادگاه آیین بران معسر  
 تا بید میزد من و مادر بر سر از برگ  
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا  
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها  
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ  
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن  
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت  
 را باز کردن میدادم چرا از دیدن  
 او اینچاره من دست میداد هر  
 باری که پایه اندرون میگذاشت  
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم  
 من نشستم مگر به عکس من مادرم  
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا  
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین  
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان  
 دریده او قرار میداد  
 دیری از آشنای او با ما  
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی  
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و  
 زاری من که در دل سنگ مادرم  
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت  
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته  
 شد.

از آن پس از او از نگاه های  
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه  
 شنیدم آن حادثه اتفاق افتاد  
 نیمه های یک شب که عطشم  
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق  
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم  
 میگذشتم صدای صحبت مردی را  
 با او شنیدم حسن کجکوی ام  
 سخت تهریک گردید خود را با  
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ  
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز  
 صورتش بد برفت زیر نور  
 لرزان شمع دیدم که مردی با  
 مادر در دستر گناه آوریده و تن  
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با  
 را به آغوش خود میفشرد و لباس  
 گرسته اش را بر لبان مادرم می  
 مایید متن گرم مادر چسبون  
 موس در قالب بدستان او شکل  
 میگرفت از نشانی این صحنه  
 مویز اندام راست شد و کویس در  
 در ریای غوطه ام داده باشنند  
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه  
 بر بود نور شمع چون رنگین کمان  
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود  
 چشمان هر دو بی آنان در روشنائی  
 شمع میدرخشید و من به چشمانم  
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم  
 که دندانهایم به هم میخوردند  
 صدای ضربان قلبم رامیشنیدم  
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه  
 های دیده گانم بایست دست  
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس  
 میگردید؟ ایگاش من توانستید  
 یکبار خود را به حای من فرار  
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن  
 با کام جانم احساس میگردم اندازه  
 من توانستید چه آخوزان مسرد  
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود  
 آنشب خوابم از دید گانم پریده  
 بود حالت بدی داشتم و سر  
 از شدت درد میترکید جانم  
 در آتش تب میسوخت دهنم تلخ  
 بود مثل آن بود که همه زهر  
 دنیا را در گهای جانم ریخته  
 اند

و آنشب از مادر متفتر  
 شدم آنشب چیزی در من تولد  
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت  
 از مادر  
 این صحنه بهما شبها مگر  
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار  
 میگردید هر باری که نگاه من با  
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه  
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر  
 فراموش ناشدن آنشب در دهنم  
 زنده میشد و کسی قلبم را در

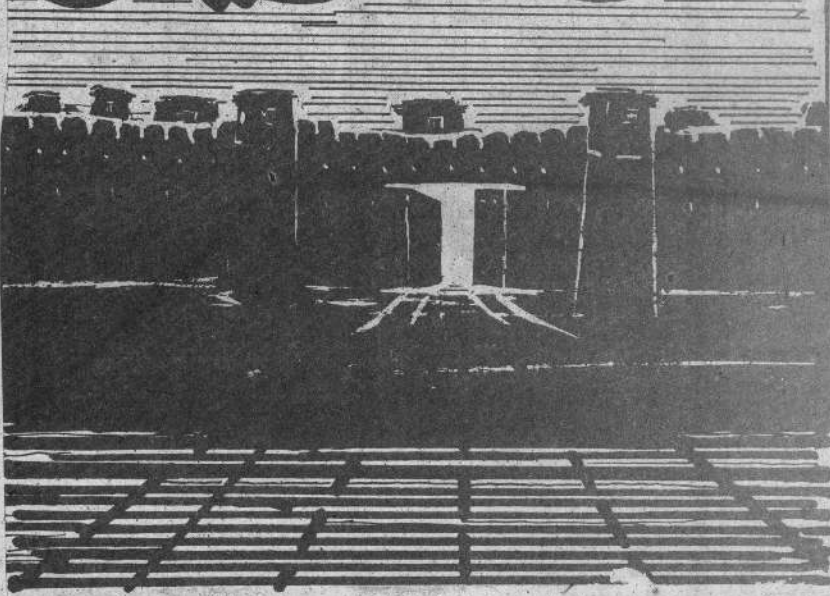
شخصه های میفرسد

یک وقت قسم گرفتم تا از این زندگی  
 را از نامزدم جدا کنم من هم  
 به سان هر دختر دیگر بافتن مسرد  
 آندهایم را در سر میبندیدم  
 مردی که برابه خاطر عشق خودم  
 بخواهد آقوت به یاری بدوستی  
 که چون خواهری به من نزد یک  
 بود از راه مکتب روانه محکمه  
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم  
 احضار گردید و در برابر قاضی  
 زبانه بازی آنرا نداشتم که ما در  
 را در دزد خوشی های معرین گم  
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم  
 زن فایده نگذرد باست چه بترسم  
 من دختریک مادر هرزه هم هرزه  
 تلقی میشد و باجم آن داشتم که  
 میاد آن مرد و مادر دست بدست  
 هم داده و بار گناه شانوا بیسه  
 دوش من بیاندازند بنابراین  
 تنها همینقدر رگتم من قصد  
 عروسی با او ندارم و میخواهم  
 تحصیل را به پایان برسانم در  
 این وقت آن رویه بکار چهره  
 حق بجانب گرفته در هاله بی از  
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت  
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی  
 نداشته باشد منم اصراری نخو  
 اهم نبود من هم از روند با  
 کردن گرهی به دندان نیست که  
 میشود با انگشتم باز گردم این  
 موضوع است که باید بد و این  
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا  
 رضایت جانب مقابل در خانه  
 حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را  
 مجد و بد ساخت بود بسیار مکت  
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای  
 میز خود را زبر رویه نمود جانب  
 من نگاهش انگنده گفتم باود دست  
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم  
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید  
 هرگاه تعینتان به فتح نامزدی  
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی  
 تان باز است من از ساد دل  
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا  
 آماده جستجوی راه حلی است  
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته  
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا  
 راسا به خانه مارفته برای جلسه  
 بقیه در صفحه (۷۶)



# قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مدل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده عقیدت روزه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد، ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شمشیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) اما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر يك قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر يك قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوب های جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و ترکباری آنطرفتر ((طوبله)) و ((خور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگردند. ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مدل واقعی يك قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه اثر بیهوده



# پسر ششی کیور در کابل



• پسر ششی کیور در کابل • • پستو دیگرش در هند

## یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند، نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نبودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه (( توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی کرده راه خان بابا د رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او پکسه خورده، جوپای حقیقت ماجرا را کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحران پنه فرورفت و من از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشد ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)

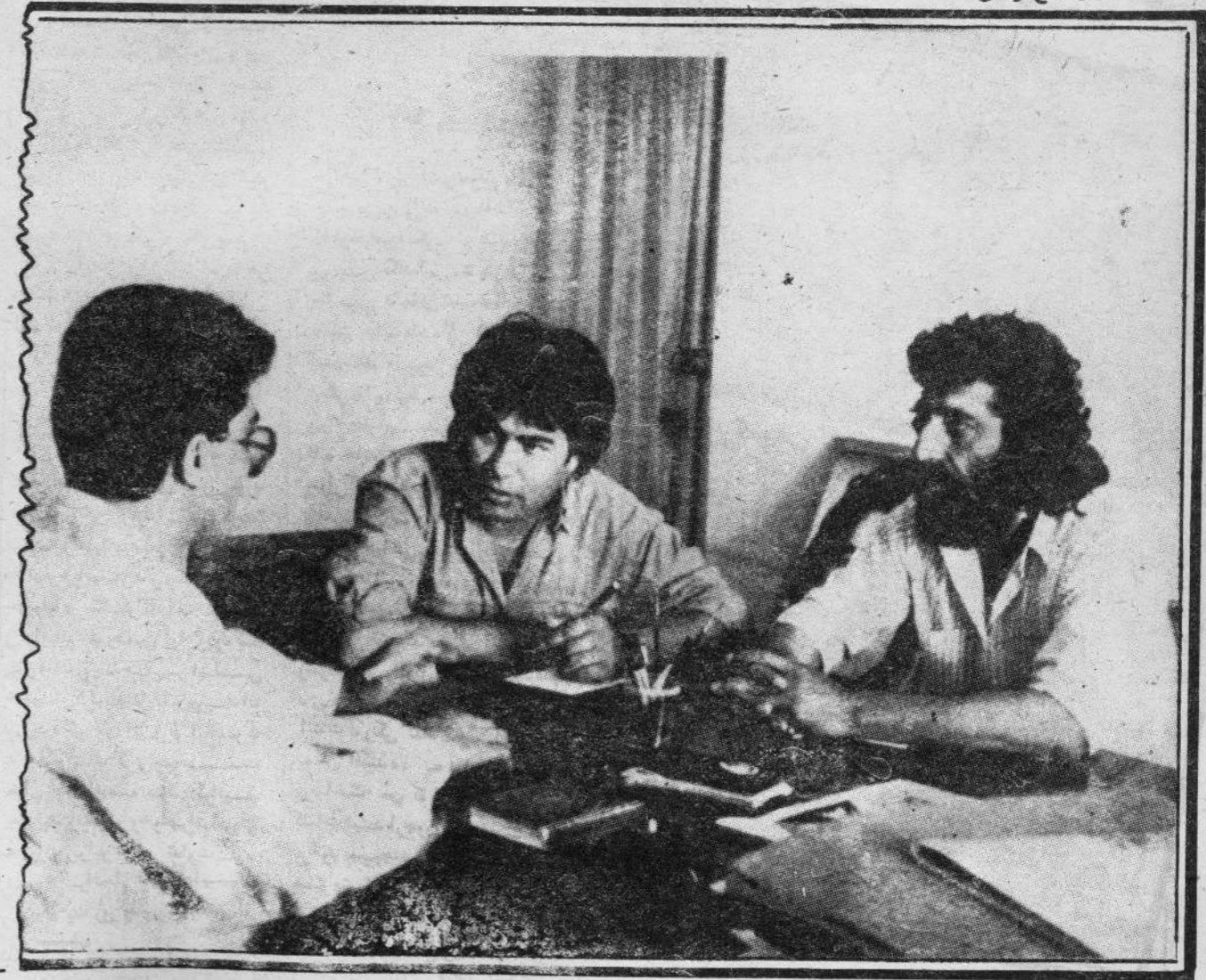




# سینما باید که آزاد باشد

# و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسم ، وقتی از ماهی میگویم ، باید از آب بگویم ، جلا سخنانی از سینماگری دارم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلات سلکس یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد هایی دارد ، فلما های (( آرزو ، پور تریته و خواب )) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام (( سرودی از شرق )) ، گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه را میبینید به تصویر آورید یا آن چه را نمی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه را میبینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیده نوندیدن را محض میکردیم و بیه ( هست ) را باید باشد ) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و ابراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - (( خواب طلایی )) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه را میبینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیده نوندیدن را محض میکردیم و بیه ( هست ) را باید باشد ) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و ابراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - (( خواب طلایی )) این را در نظر

بگویم : در فلم (( آرزو )) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام (( آرزو )) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه ( بودن ) میزند . منطقی که در فلم (( خواب طلایی )) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما بدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه ( ۹۲ )





# بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فزونی دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند



# صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

## چگونه می‌تواند بوی بدن را منبسط کند

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هر قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شناخته شده است. در باره آن تشویشی به خود راه ندهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی ندهد. در حدود متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

# روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق

بر علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق با دیگر کونی مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

دلیل آن عرق زیاد است. این عرق که ساعتها با باکتریای جلد یکجا شود، بوی خیلی ناگواری را تولید میکند. عوامل دیگری نیز درین امر دخیل اند و عبارتند از پوشیدن لباسهای نیلونی یا پولیستر که از بروسه تبخیر عرق جلوگیری نمی نماید. درجه حرارت نه بلکه فشار روحی مانع عرق اضافی اپوکرایین میگردد. برای این کار فشار روحی اندک کافیست. به همین ترتیب، بوی بد بدن نیز بیشتر در افرادی که تحت فشار روحی باشند، مشهود است.

## جلوگیری از بوی بدن

### حمام و شست و شو

بوی بدن در صورتیکه اساسات حفظ الصحه فردی مراعات گردد، تا حدود قابل ملاحظه می‌گردد. اما شست و شوی و استفاده از مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق برای پوشاندن بوی بدن ناشی شده مانند آنست که بوی کیک باسی و بهر مانده پوششی از شکر و سفید تخم گذاشت. پیش در زمان طوق گرم سیر استحمام یا شاور روزی دو بار در تابستان مطلقاً ضروری پنداشته میشود. باکتر - یای جلدی ظرف ۶-۱۲ ساعت روی سطح جلد نمومیکند. پس در مناطق گرمسیر روزی یکبار استحمام نا کافیست. اکثر افراد درین مناطق با استحمام سریع عبحانه قبل از رفتن بکار قانع اند. ترکیب از عرق، چرک، لوده گی و او شرایط ترانسپورتی غالباً منتج به بوی نهایت بد بدن میگردد. بهترین راه مبارزه با آن اینست تا هنگام شب دوش یا حمام گرفت و از مواد ضد عفونی یا

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

## لباسها

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بد میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

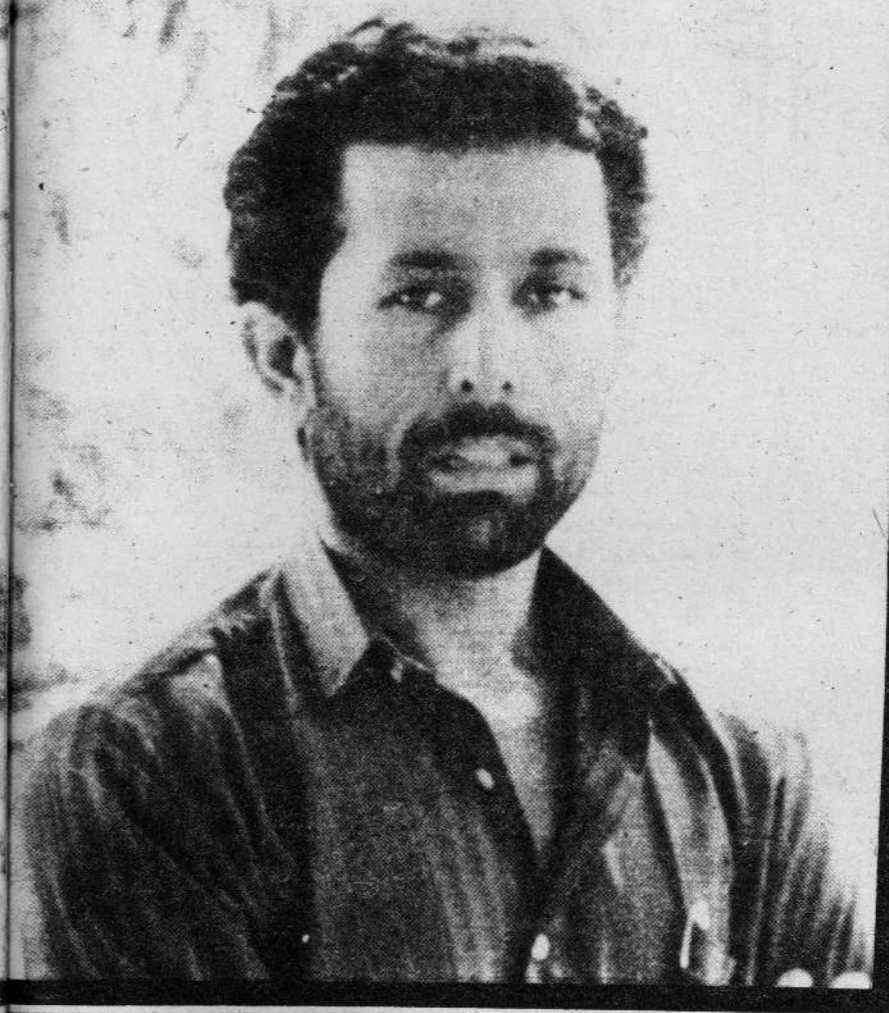
## صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن تعایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرسرم حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷



در ارتباط به شعر و موسیقی -  
 نام شهادت و نغمه‌ها در نغمه‌ها نیست  
 شعر عاصی را نغمه در نغمه‌ها یکجا  
 بوده و در طول زمان از شما شناخت  
 مشترک بوجود آمده است -  
 من نگریم کم که سوال اول خود را  
 از کارهای مشترک فرهاد عاصی  
 شروع بکنم - به عنوان دود و ستود  
 د و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ  
 و هنر شهرت می‌یابند -  
 در کارهای مشترک تا چه نوع  
 رابطه وجود دارد ؟  
 عاصی : تشکر و دست محترم -  
 گرچه بارها توسط خود در این  
 مسأله روشن گردیده است ، باز  
 هم قابل یادآوری میدانم که  
 رابطه من و فرهاد در بابالاتر از  
 مسایل شخصی بوده است - این  
 مسأله طوری است که فرهاد  
 همیشه اولین شنونده شعر بوده  
 با شعرهای از او به خانه می‌برد -  
 ای کرده ام و شعرهای بیگانه بل  
 ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان  
 می‌شد - روی آن عده از اشعارم  
 که زیاد ترغز لواره ها و ترانه های  
 زیر بر میگرد آهنگ ساخته اند و  
 آنرا خوانده اند - گرچه آهنگهای  
 را که روی شعرهای بلند ساخته  
 اند کمتر به شنونده های رسیدند  
 و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند  
 مثلاً باد های آید و بگذر آید  
 تا شاکمش - به همین گونه من  
 اولین شنونده آهنگهای آقای  
 دریا می باشم چه بروی شعرهای  
 خودم و چه بروی اشعار دیگران  
 و به بعضی آهنگهای که طرف توجه  
 و ذوق و سلیقه خودم واقع شده  
 تصنیفهای هم ساخته ام مانند  
 آهنگ (خلوتی کوک خیلالات سو  
 آنجا بزم) و یا (پاراگرسه ویر  
 انه مازند) و یا آهنگ خود شما  
 بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام -  
 یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و  
 عبارات و جملات را گنجانده ام -  
 علاوه بر فرهاد ام جسوری است  
 در عرصه هنر و عرصه کارش ، از  
 شما شنیده از آوازی که در کارش  
 دارد - از آوازی از عشقش از  
 دوست داشتنش خوش می آید  
 و به نظم فرهنگی اصلی است  
 و هنرمند با حوصله و پرکار است  
 در عرصه آهنگسازی و طوریکه به  
 ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگویی با فرهاد در باب شعر عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -  
 خوانندگانی ما از روی سفره آهنگهای  
 او بر داشته شده است - تا کیست  
 می‌کم که در باب بیشتر از لحاظ یک  
 آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم  
 مطرح است تا آوازخوان و هر دو  
 ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور  
 بهره می‌گیریم - چیزی که من می‌گیرم  
 شعری سراج چیزیکه ایشان  
 می‌گیرند آهنگ می‌سازند - من -  
 برای شعر نامی گرفته نمیتوانم  
 اما او آهنگساز ترشته میخواند  
 من به شعر نامی گذارده نمی  
 توانم ایشان آهنگساز لیلی  
 می خوانند و همچنان او آهنگساز  
 را چیز دیگر خواهد خواند - را -  
 بطه من و دریا ازین قرار می باشد -  
 سیاوون : و شما فرهاد جان  
 چی گفتی دارید -  
 دریا : چیزیکه من باید  
 اضافه کنم در همین مجله در شمار  
 های گذشته گفته ام و آنچه را که  
 اینجا می کرد عاصی محسوس و  
 شریف گفتند -  
 سیاوون : گپ های عاصی را  
 اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم  
 که وقتی (یک آفتاب مشترک) به  
 هر دو بیتان می تابد - یعنی یک  
 فکر مشترک هر دو می تابد و از آنجا  
 می کند - و شاید هم اصول این  
 (فکر) را عاصی در گپهای خود  
 نور می‌بیند می کرده باشد -  
 عاصی : اینجا اصولی مطرح  
 نمیشود ، منتها منبع الهامی برای  
 هنرمند طایفه ، یکی است -  
 دریا : بالاخره اشتراک اند -  
 پشه داریم ، و این بیوند را نباید  
 دست کم گرفت -  
 سیاوون : این اندیشه را تعریف  
 میکنید ، در یک جمله ؟  
 عاصی : بالنده شدن فرهنگ و  
 هنر و اجتماع مان -  
 سیاوون : بسیار خوب ! قبول  
 می کنیم -  
 سیاوون : خواننده ما میخواهد  
 بفهمد که شما چند ساله استید  
 از دوایج کرده اید نکرده اید -  
 که ام فاکولته را خوانده اید و در  
 کجا زاده شده اید -  
 فرهاد : من یک شخصی  
 مجرد الاصل استم -





سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ... دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .  
سیاؤون : و شما آقای عاصی ؟  
عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .  
سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

\*\*\*

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .  
دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .  
سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر با تبلیغات و خواسته های سیستم حاکم برجامعه ماست ، دوم موسیقی صرفاً تفننی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .  
آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیستم

جامعه را درسی داشت و سیستم جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای ، مصطفی راد تمام شوربنا ت زنده می ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چسوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار معیاشد ، یکی آنکه مثل خود سیستم می اند پشید ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیستم باشد و طبق معمول شروع کرد به بسی باد وی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سرایی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز دارم که تا سر بلند کرده بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معیسن نتوانستند یا نخواستند با سیستم سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اساسی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری می بود ر قدم دوم مساله نا

امنیتی جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پده - دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج ازین زده هم می فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .  
بنام موسیقی غربت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنین در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



# آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی )) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟  
فرهاد : قطعا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...  
فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است او بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه ممکن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .  
جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه دیگرتان نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...  
فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در داخل چه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما کدام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



# شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از قنای استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیستم حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سراغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سرایی کنم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشده باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟  
فرهاد : مطلقا بلی !  
سیاؤون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیبت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیبت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .  
حزیبت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اند پشه ها اما بر عکس ، حزیبت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .

سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟  
فرهاد : در نهایتش بلی !  
سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟

فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .  
سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی )) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا ماچاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سربالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟  
فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسورد نظر نیست .  
سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .  
سیاؤون : و شما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟  
فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تا نراد رومرد سیاست گذاری هنری بگوید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟  
فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟  
فرهاد : بلی - و بازم اند پشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اند پشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدیده هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیست و ایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟  
عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معیشت موقعیت ندارند و زمان ظالمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیو غ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است برد - آوار است ، نم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجامعه مصلط است

ادامه دارد



چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویند

# انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تپد . انگیزه های این اصلاحات کدام است ؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است . پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی با القوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم ، ناتوانی ، کند و خلاقه در جا زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود . یکی از هدفهای بازاری ، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی . همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است . فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن ، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور ، الگو قرار گیرد ، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح اد هان و انکار محدود بماند ، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد .

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازمانده می پژوهش از چه قرار است ؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است ، نظام رای گیری راستقو کنیم . بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند . در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند . وسط سن اعضای جدید ، بیست سال با اینترنا سالی است . بسیاری از این اعضا ، کمتر از ۶۰ سال دارند . از این جمله اند : گونچارا ۵۰ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد ، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند . هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است ، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی . در نظام پیشین ، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود . از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید ، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم . از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند . گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران ، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند . این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند . این کاهش به چه میزان بود ؟ درست است ، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

# انقلاب در تکنولوژی

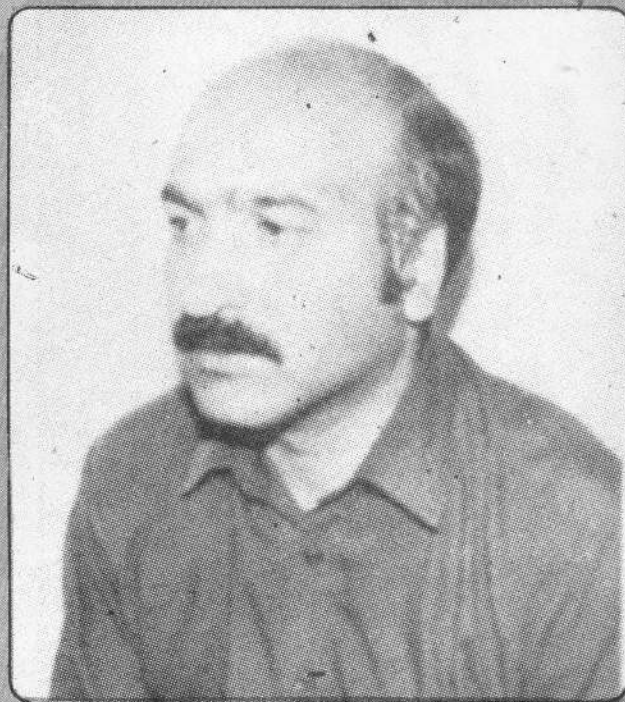
## دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است .

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند ، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید ، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند . اما عجایباً که وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است . ما ، در این در گیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند . اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق ، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر ، هیچ فشاری نمی آوریم . البته کار ما در این سادگیها نیست ، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها ، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم . برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرکاه که ۶۵ سالشان شده ، باز نشسته بشوند . آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند . بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند ، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند . سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است . اولین سفرین هم به ایالات متحده بود . وضع آزادی بیان از چه قرار است ؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند . چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی . سانسور منقشر شود . و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم : همی کنونی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند . یکی دیگر از هدفهای ما ، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است . امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شوند . ما ، در های ارتیف هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم ، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم . تنها مساله ای که از این نظر برایمان مانده است ، مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است .

آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد ؟ یقیناً البته ارقام که اکنون به شما خواهم گفتم هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید . اما به هر حال شمه ها از وضع موجود رایب شما نشان خواهند داد . بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹ ، حدود ۲۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ رویل خواهد بود ( هر رویل ، ۱۰۰ دلار) از این رقم ، یک میلیارد رویل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و بقیه میان سه شعبه منطقه ها تقسیم خواهد شد . گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون رویل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند . این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون رویل تجاوز نمی کرد . حالا خودتان تصاویر کنید . از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون رویل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم . این رقم به اعتقاد ما کافی است . ما عرکهای متعددی داریم . چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم . قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند . همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنت درود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت . امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد . - مشهور است که دستخورد دانشمندان شوروی بسیار پایین است . برای جبران این وضع چه کرده ایم ، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخوردشان شکایت دارند . - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این ، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت . امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ رویل واحد اکسیر ۴۵۰ رویل در ماه بشود . بقیه در صفحه (۷۸)





چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

### ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند  
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام  
گور گردان است اری بیگم  
مردم ام، دیری است اما زنده ام

\*\*\*

شام ها تاریک تر از صبح گسود  
روزها انسرده تر از شام ها  
دیگم در دل نیانسد اروز  
نوشخندی از فرغ با م ها

\*\*\*

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب  
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد  
کوره ی داغی که عشقش که نام بود  
در دل خاموش گشت و سرد شد

\*\*\*

اختران دردیده ام چون سرب داغ  
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در  
اسمان سرداب خالی از نفس  
انتساب محبدم، دود و فشان

\*\*\*

نصی کل شعری بروید بر لبم  
نی طنین ناله را بانسد انسر  
من درخت خشک تنها مانده ام  
اشنا با ضربه وزخم تبر

### قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها  
بیدان هر دقیقه کند نوبخانه ها  
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره  
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها  
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ  
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها  
دیگر بهار بساور گندم نفس شود  
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها  
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است  
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها  
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -  
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -  
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها  
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟



## تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ  
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ  
 نصدانم که تاکی تا کجا همان  
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه  
 صد ام خسته ز خونین و رخس  
 به دار شب مرا کردند آونگ  
 شب تاریک من در بند ظلمت  
 سراید عمر من همچون شبها تنگ  
 نیاشم آشنا با خفته هرگز  
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ  
 بنرسم از سیاهس از سپیدی  
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ  
 کند موه راست بز اندامم هر دم  
 اگر از آستی گویند یا جنگ

## تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران  
 به هنگامی که گل روید به بستان  
 بعوید ابر در سرگه سیاهوش  
 بنالد باد همچون سوکواران  
 بیان قصه ی سهراب تلخ است  
 سرود مرغان پر شاخساران  
 به مرگ آن عزیز رفته از دست  
 فروشد عهد همچون پوردستان  
 نمود سوگ رستم ایستاده  
 نشان اشک تمینه است بهاران  
 سراید داستان کین ایمن  
 هزار آوا آگر گردد غزلخوان  
 ز خون رابعه روید گل سخن  
 بفتند سرزند زان زلف افشان

## کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام  
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام  
 از لایم ها فتاده و گردیده لال و گنگه  
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

\*\*\*

خورشید همچو اسپ سیاهن گسسته یال  
 بر مرتفع کبود فلک راه می سپرد  
 نقش حقیق نوری درین شبه سال را  
 از ذهن هر ستاره ی تا بنشد می ستود

\*\*\*

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها  
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا  
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه  
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

\*\*\*

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ  
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر  
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید  
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

\*\*\*

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها  
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار  
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور  
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

\*\*\*

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود  
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا  
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام  
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟





# راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل ( گلبرگ ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست » . مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد . نزد برادرم رفتم گفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد ها هم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبآت هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که ( بد را سیاتها ) لقب یافته است .

او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خودو همکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوتم را به مصاحبه پذیرفت اولین پرسشم راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از گلدان یک شاخه گل کوچک ( گلبرگ ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و گفت بعد از مرگم هم این گل را بپزرد ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟  
— نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لید کار میشدند ، من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : ( صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد ) بقیه در صفحه ۸۴

## دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کننده مکان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه ( ۸۲ )

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول (( رومیش مهران )) کارگردان فلم (( پرو )) در یک صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کننده مکان





د مرحوم استاد يعقوب قاسمی  
له د ولسم تلين په مناسبت

# دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند  
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټیټ  
گران سندرغاړي و. هغه  
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه  
او خوش الحانه بلبل و چې په  
خپلو ترانو او سندرې د پسر  
خوږ من زړونه خوشحالول او د  
مینی او محبت تخم یی په خپل  
سخنرانیزه آواز د انسانانو په  
زړونو کې کاره د هغه خوازه  
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا  
کې انگازي خوږې کړي او اوښتم  
غږ د کلونو د گرد جوړغونډیو  
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکله  
د پسر لښوونو وزم او لکله  
سهارنی برخه د زړه او دوق  
مراوي شوي بانی تازه کوي او  
شنی یی ساتی.

اوهغه د موسیقی د لوی استاد  
قاسم افغان مشر زوي يعقوب  
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ  
په اړوندوکی یی زموږ د موسیقی  
مخفونه او مجلسونه تاون موساتل  
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په  
پراخه اوسپنځلی د نیای حکومت  
وکړ.

استاد يعقوب قاسمی په  
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یی  
هغه ته ځانگړي توجه درلوده  
اوپه داسی حال کې چې د کابل  
په رشد په ښوونځی کې په لوډت  
بوخت و د خپل استاد پلار  
قاسم افغان شاگرد هم شواو د  
بقیه در صفحه (۸۲)



## سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

نام مشهور شدم. یکمقداد دو-  
ستان نزد یک از روی نوازش سرا  
بنام ((دالی)) صدامیزند.  
من رنگ سفید را خوش دارم  
میتواند سفید خالص باشد و یا  
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید  
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد  
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم  
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا  
لباس زرد در فلم ها هم جذابیت  
دارد.  
من وقتی از خانه خارج میشوم  
لباس ساری میپوشم. هرغذای  
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور)) که در  
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت  
دارد یکی از چهره های تازه-  
سینمای هند میباشد. این ستاره  
در آرزوی اینک روزی مانند ما-  
مالینی ستاره سابقه دار در-  
داخل و خارج کشور از شهرت وافر  
بهره دار باشد، به بینارو آورده  
وی در مورد زنده گی اش چنین-  
حکایت میکند: نام اصلی ام  
((منجاری د هور)) است اما  
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که  
دایرکتور فلم نام سپنار ابالایم  
گذاشت در جهان سینما به این

## د زینسور نیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،  
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک  
دایرکت کردم، و کار آخری من  
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»  
نوشته مهدی دهاکوئی است که  
چندی قبل نمایش آن آقاز  
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی  
و انتخابی بود که در آن مسایلی  
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میکرد.  
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

من در رشته تیاتر در خان  
از کشور تحصیل نموده ام. در سال  
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی  
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز  
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر  
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))  
نوشته بشیر سالم بود، بعداً  
د نمایشنامه های اتونومیستی، کام  
به سوی نور در نمایشنامه خاسم  
جان نقش هایی را به عهده

نشانه بنام ((وطن یا کهن)) نیز  
نقش خواهم داشت.  
این نمایشنامه که عنقریب تمرین  
آن شروع خواهد شد، اثر سمید  
غیاثی است و قادر فرخ آنرا دایر-  
کت خواهد کرد.  
- وقتی بار اول نمایشنامه  
بقیه در صفحه (۸۳)



# فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم  
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



## ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه  
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس  
وداع گفتنش درین این داعیه  
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس  
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش  
خسته گی ناپذیری باوی توفیق  
صحبت دست داد به نمایندگی  
از دوستداران اواز سر برمش  
های را باوی مطرح ساختم که در  
ذیل بیا سخ های ان یکجا  
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور  
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان  
از تلویزیون را در ره لوی موانع  
فاسیلی بین تفاوتی منسوبان  
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر نه جاهای  
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که  
چهره بشاشش برده تلویزیون  
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش  
دل ها را فرحت می بخشد از  
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی  
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و  
به هوا داران هنرش پیشکش  
نکرده است این امر موجب است  
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد  
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته  
های محترم شمیرالدین مسرور  
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

# چهره‌ها و





کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه در صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به دیدن شرتیم رفتی از او پرسیدم :  
 - چی گونه از لایه لایه دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهش را باز کردی ای .  
 - بالبخندی یا شخم داد .  
 - تحقیق میکنید .  
 - نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .  
 - کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشیم . بعد اورا که زخمیت درمان میکنم .  
 - پس نقش شما جالب است .  
 - ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امستم .  
 - پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .  
 - بقیه در صفحه (۸۲)

# در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بدو شد . آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما بیسه ندرت بدیده میشوند . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماشیش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند سیدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازهگی ها بازی در فلم جدید شرا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هایمیا شده اند . تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر میسرند و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینسی میکنند .

# گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای تو نیست .  
 پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کردی . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروی یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیروند آریاوی چنین آغاز کردم .  
 بقیه در صفحه (۸۲) شود .

# نقش ها



سینا وون  
تختة

۱۳

۵۲

Govinda  
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانیدیم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش به تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا  
کیمی کتار





# Ar, Di, Mათე

## Ar, Di, Mათე

### کارگردان و فیلمبردار معروف

### سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه  
شهامت است. پرتیو راج  
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق  
میزند. امیتا به بچن با  
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد  
مورد ضرورت خود را در برابر یک  
در دستخط در کتاب فروشات آنان  
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه  
وقتی معاش میگردند، به تصفیه  
حساب میرود اختتام  
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین  
بخش استود پیوند که برای رفیع  
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان  
آماد، خدمت بود و هرگونه معالجه  
و تدابیر را، رایگان انجام میداد.  
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار  
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی  
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه  
منبع تولید فلم هاد رهند بود که  
در آن (د یونگاری) و (هما -  
سوار) در جوان تحصیل کرده  
در صد کارها قرار داشتند.  
در این استود پیوند هنرمندان،  
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به  
صورت یک سان استخدام شده  
بودند، اداره جیان ایستود  
استود پیوند، کلیه حواج و ضروریات  
زیود ستان را در نظر گرفته و تدابیر  
عاد لانه بمبئی گرفته بودند.  
در این بیگانه استود پیوند تلمیر  
داری، مغازه هاد و دستگاه های





# شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای ( پوتانسئل ) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای ( پوتانسئل ) ویا منابع ذخیره وین مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل ( Potentials ) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل و دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام ( مهره های سنگین ) و فیل و اسب را به نام ( مهره های سبک ) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومندتراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

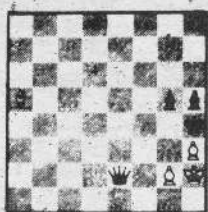
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک ( اسب یا فیل ) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرهای شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومند ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی ( ۱ ) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمایی ( ۵ ) سفید باد انستن این که او دارای برتری بجز پسیونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



۱- Fe7 حرکت  
۲- Fg3+ و آن مات را تدارک مینماید .  
۱- ... Wf2  
۲- Fd6  
معضل جمال ۱ به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی ( ۱ ) سیاه بوظیفه سوگ سوینگ ( Zugzwang ) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با ( Fg3+ ) ویا ( g3++ ) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در ( g5 ) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت ( Fe7++ ) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

۲۴۴+ ... ۲-  
سیاه وزیر را قربانی میکند  
باید تاواند حداقل بعد از ۳- Fxf4  
بازی را سبای کند  
ولی ...  
۳- g3+ ! Wxg3  
۴- Fxg3 و مات .

بدینترتیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی ( و بوزیسیونل ) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .



# قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی  
امریکا - اتحاد شوروی در کشور  
های مختلف فعلاً وجود دارد .  
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟  
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو  
روغنی خورد وکلان که برای سفر  
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده  
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری  
تان اگر بیرس آياگاهی سفري  
به خارج از کشور برای نمایش  
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟  
- خیر تاکنون به این منظور  
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما  
در این زمینه یاری نرسانده ؟  
- کاملاً نه، زیرا تابه حال  
هیچ اثری به حیث یک هنر  
مند در اتحادیه هنرمندان هو -  
جود نیست و شاید هم به نظر  
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده  
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟  
- من بیروسبک ماستر -

عبد العزیز خان می باشم .  
- بهترین و والاترین اثر  
آفریده شده شما نظر خود شما  
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر  
بقید صفحه ( ۸۱ )

های باشد چه تابلو های رنگ  
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال  
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید  
در حالیکه تابلو های رنگ آبی  
به ندرت میتواند تا زمان های  
دیو بدون تغییر باقی بماند  
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو  
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در  
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده  
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت  
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا  
طبیعت خود استاد است برای  
آموختن رنگ های برای منعکس  
ساختن زیبایی های طبیعی باید  
به عرض برسانم که من از خیال  
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ  
خوشم نمی آید آنچه را که نقش  
میکم میخواهم بر مینای واقعیت  
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های  
شما در گالری ملی کشور و همچنان  
در خارج و در کدام کشورها آثار  
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون  
به تعداد ۸ تابلوی من موجود  
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله  
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم  
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل  
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان  
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار  
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال  
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین  
هنگام وایر مختلف منحصراً استاد هنر  
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر  
انجام بخند از سال ۱۳۵۰ تاکنون  
مشغول هنرنقاشی به صورت غیر  
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنرنقاشی  
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی  
است یعنی تابلو های من رسم  
نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی  
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو  
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟  
- مهمترین تفاوتی که بین  
رنگ روغنی موجود است همانا  
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چهره  
دست کشور ۲۶ سال قبل در -  
قره بنی حصار کابل متولد گردیده  
استه وی از جمله نقاشان ماهر  
کشور می باشد که تابلو های  
آفریده شده او هواخواهان خود را  
تا خارج از مرز های کشور در طول  
سال های سال داشته است .  
اینک برای آشنایی هر چه بهتر  
و بیشتر با این هنرمند تواننا  
مباحثه بی ناری انجام داده ام  
که با هم میخوانیم .

- محترم قربانعلی هنری -  
برسیده من توانم تحصیلات شما  
در زمینه هنرنقاشی تا چه حدود  
است از کدام سال بدین سو  
روی کدام هدف به این هنر  
علاقتمند شده و دست به کار  
شدید ؟



# شهبانو تریا:

## اکنون سخن میگویم

# فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich  
Soraya Estandiary

# پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا نیکبکار از یاد داشت

## شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفلسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ا. ا.)) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام ((المازلا)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد.

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتکین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: ((وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیوتسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادراکلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

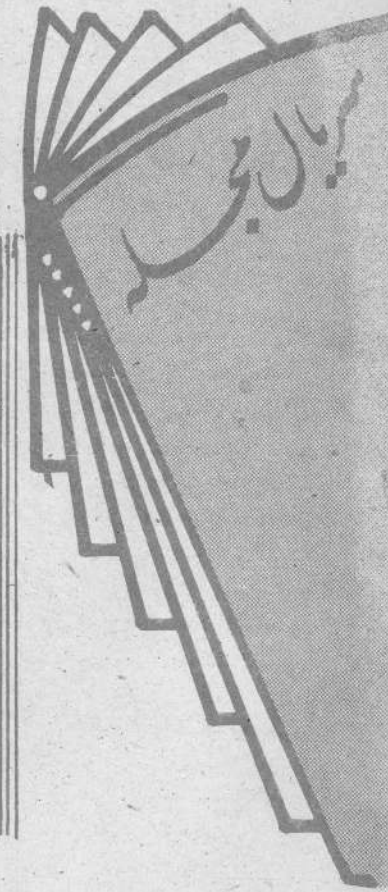
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرو بنشانند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط باالنسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چاکر بوده و از ازدواج کرد





# از ادبیات کهن

# قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد و پاره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزه‌ای و سنبله‌ها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشتیم. در برلین بدم قصه‌های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه‌های هزارویک شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی هاوشمروخوانی ها و فانتهیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه‌های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه‌های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان‌ها اتاق‌ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق‌های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریختن خوشی یک مکب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانگی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرا فراوان کمک کرد. من نسبت علاقه مفراطی داشته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلم آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته‌های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه‌های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان‌های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی‌های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه‌های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیدادند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت‌های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول‌هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین‌های متعلق به بختیارها را خریدم. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جناب عالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده‌های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله‌ی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین‌هایتان آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان‌ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه‌های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپزای کم. زیرا از بحیره‌های بزرگ خسوف داشتیم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری‌های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

\* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که در وقت خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده‌ای خضر صبی خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته‌ای و درد دهان تو افتاده.

\* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروزه شهر آریتم تا شعرت پابند. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه‌ی بلوئی شعرت پیاویزند.

\* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زمان سلطان سنجر نشوونما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردارد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه که بر پشت الا - بساخه بود. بیرون کرد و در جوابش بر بدیعه گفت: من خود پسر مرا می خوش پیدا است که در برین در کیمت



# شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر این نیز علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسره کری . خوخلک چی ویش تویونگی جنگیز به دغه سیمه یوزل واورو او دخیل وحشت او بربریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتیمی مانه له خاوروسره خاوری کری یو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید و نوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د میلانانو سترواوسپخیلی عبادت عا یی و چی د جنگیز خان د کوزوی کجستک تولی او هغه دینسی تویونکی لیکر لخوا و چار اوس او یوه بی رحمی وسزول شو . د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان و یونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه وزان اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د وزان و چار بنار سه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیر علی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لوور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم سه خپل ټول عظمت سره همتاس ټیگ ولاړ دی و زموږ د هرات مسلمانو وروندو عبادت سپیخلی عایدی .

وای چی غغه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیووسی عبادت تعالی جوړ کری . لازمه بی وبله چی د دغه عبادت تعالی د جوړولو لپاره یو داسی عاید و ټاکی چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، نوبه محمدی مقصدی د بسونوخلو سرونه به بیلا بیلو خلکو و عایونکی به خاوروکی خنځی کری او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خاورو او ایستلی ویسی لیدل چی د بسونو د ری سرونه وراسته شوی خو یوازی یو سر چی د اوسنی مسجد به شاوخوا کی خنځی شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به ټول بنار کی د عبادت تعالی د جوړولو لپاره همدغه محل مناسب عاید دی . د هرات د جامع مسجد د جوړولو کار د سلطان بونلج غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونو کی شروع شو خو خرنګه چی د مسجد د جوړولو کار لانه و ترسره شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو ، او دوی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارنم شوه و سره مخالفت اود بنسټی د ولود سرته ونه شو رسولای نوزوی بی سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جوړه کړه اویدی ټول بی هم د خپلی کورنۍ اوهم د هرات

# د هرات د تاریخ د پیوسته کتنه

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، کرمی ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهما من با تصور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت برم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کودک بودم ، هنگام جان - کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهرم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صداد) موفق شد که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسیوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزویون اوکس) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندازم و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در روم) ، گرشن واندا (اکنون با شوهرش در نیویارک به سر میبرد) . این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاتبه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بوم من حجب و کمرویی در زبان مکتب را نداشتم ، اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسبران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زمزمه میکرد که با پست من به سرنوشت بدم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم اگر چیدی قرار خواهد داد . ادامه دارد .



## از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبیه‌گر افغانی دارد، آنها را مزاج آنها سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
  - ۲- شتم
  - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
  - ۲- گشایش نتیجه رنج
  - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین  
از لیس‌خند پیمه‌جوزجانی

### خوش آشتی

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنرپیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها مدید به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چی میل دارید؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «اورا با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

### راز موفقیّت

- با کیزه باشید تا مردم از شما نگریند.
- مودب باشید تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشید تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش‌قلب باشید تا کم‌کم را نرنجانید.
- راستگو باشید تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمة سعادت

# چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنح شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزینکدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید.

در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله بگیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاریت، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان رفتن بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

میرا اتر از هم دور شدند. ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نامیان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آنگر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز باریک‌گرد یاد آید، مجزوی را تا شوا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور‌های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرورفته‌گی جویب-هوب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایل ژرفتر از سطح بحیرتعمیت دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر آب قرار گرفته است. عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد. مگما (ماده آتشفشان از اعماق زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه و اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته هریس به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله بگیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاریت، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان رفتن بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.



# روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب می ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بی حال شد و چار بلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مورتها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواست و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک ( اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

## سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)  
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایش گفتم .

آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .

ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .

در حالی که به وعده نا مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا (( نازدانه )) تنهیل )) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .

دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین بر میدارم . . .

از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .

شنیدیم که کسی صدایم میزند :

- جوان !  
- بفرمایید !  
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟  
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :

- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟ با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده روی زمین بوفند .

آقای بار فیکس حرفه را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و درخور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .

روی من حساب نکنید - شمارا به حمت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .

- اما چرا ؟

- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هسته ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت نمیتواند به شرفت سر میباشه باشد .

بد بمنتزب در فرجام پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی نداد .

## کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید . آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملک شمال روزه شریف





# فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سررس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :  
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد  
برنارد شاو گفت :  
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

## تفریق المثلها

\* دل که تنگ نباشد . سروروی  
تنگ نیست .  
\* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار  
باز نشینی تباہ شوی .  
\* هر سخن جایی و هر واسطه دار  
خانه . مکرریانی دارد .  
\* بزد رخم جان کندن . تصاب  
در رخم ریشوه . تفتیش .  
\* کابل بی برق باشد . بی آردنی  
نطیه کند . بلبقیس بسل

## رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :  
پد رحان . چرا هنگام نکاح  
مورسود امام دست همد پیسرا  
میگیرند و با هم دست میدهند .  
پد راهی کشید . گفت :  
پسر جان . این یک رسم و رواج  
است . بوکسرها هم قبل از شروع  
مسابقه با هم دست میدهند .  
فرستنده : هوسی حمید



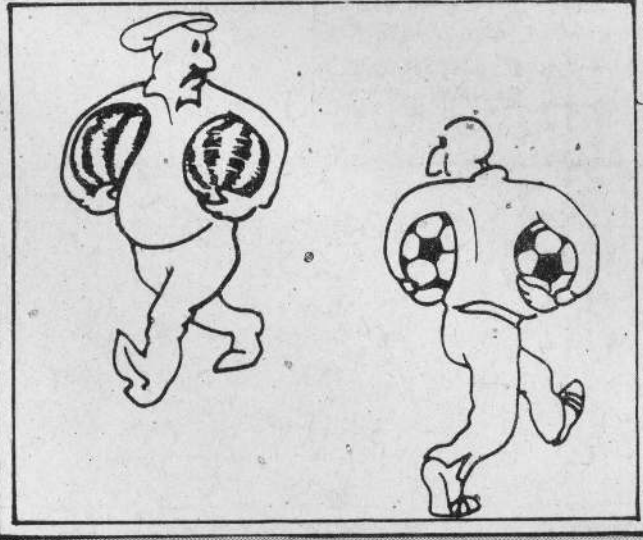
## میراث

شخصی از دست خود پرسید :  
- از پدرت چی میراث ماند .  
دوست وی جواب میداد : هیچ  
نقطه عقل او .  
نفر اول می پرسد : پس او چه  
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

## گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم  
دومی : بعدش چی شد ؟  
اولی : صبح بیدار شدم .





# مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلصم هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، مسه خدمت من رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم. — خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرگز به طریقی سرمان ننگد تصاب جدا و نازاند می ننگد تصاب اگر ننگد گومند نیست از نازان بپرسید که چرا می ننگد

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

## نکته پرانی

- \* میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. بس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- \* درد نیاد و نوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کنند: مجرد ها و متاهل ها.
- \* مار عینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا و فوزیه خلیلی

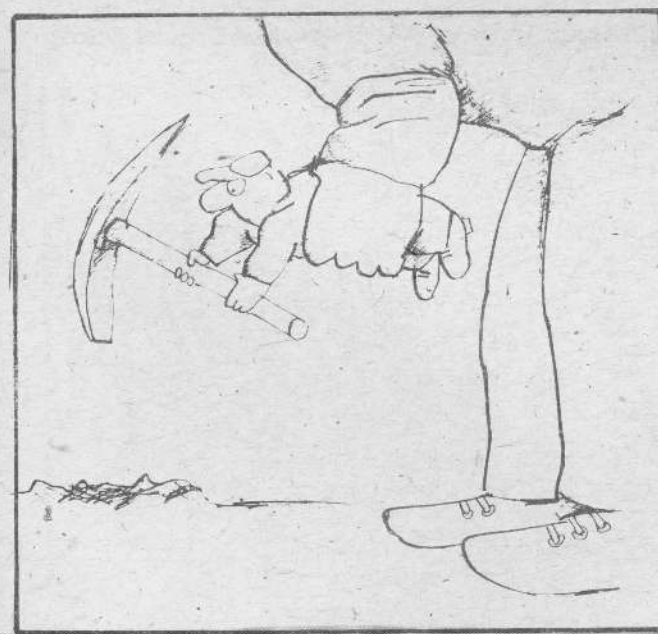
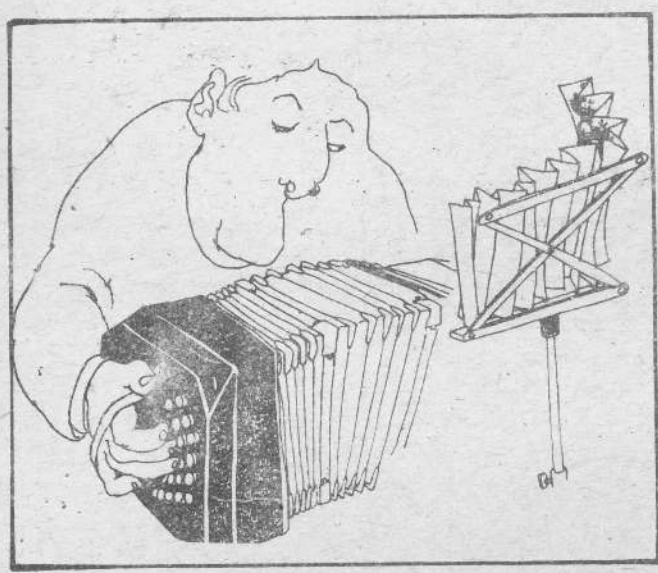


یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده  
 عوض شیرو شوکسرت رشی و آچارش ده  
 زنج بی خرچی من بیند و گرد د خوشدل  
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده  
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز  
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده  
 چند روزی جو من غمزه بی آردش کن  
 بهر یک نان د و صد گردش بازارش ده  
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد  
 قرضش از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی



کارتون



# حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟ برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

فرستند همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمدی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیورمد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

# کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیورمد بد بخت بد هم. پیورمدان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمد چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست. ارسالی احسان الله صادق

# سایه های طلا

۱. X ما مورد ملامتی قرار میدهید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. X کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

- ای بد بوی بی حاصل. X برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

X مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

X غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

X آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

X بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی



نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

# زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید. اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامعا میاری - نماید یچه گفتم و پیش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور بر سروروی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم. اولاد ام گشنه می مانن. وضمن این اندیشیدن ناگهان فکری به سرنزد گوش رابرداشت به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس را شنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می برد. زب به شرح واقعه بیکیه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند. درست سر ساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابرداشت وگفت بلسی صاحب امرکتین. صدای غسور و ورنگه بی در گوش ماموزور شنیدند انداخت. بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بود مت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مکوربان کوچ کشی میکنند. وتوی کفایت تاحالی روان نگدی. مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی و آنگاه در حالیکه نفسش میزد عاجزانه در گوش تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر سیمه میفت. نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هر دو چاره صحت بته که به خیر سرکاروزند می خود برم. اما بآنکه این دو فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فراموش گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس. هشت تن مانند که به مرض شدیم. اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی دود شمن دوست میشوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه جاق بودی. مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد. برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌هایی که زیاد بزرگ هم بود. وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود. با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی در حالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم. یک

مترجم: عبد خراسانی

## تذری از فرانسسه



# خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي به دغه ورځ دخپل آرمځي ته ورته شئس ، ځکه چي آرمځي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوبته ډوډي ترلاسه کولوي .

خوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلي زي پري اووتوکړي د ريشي د فترنوته ځي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ، که نو د اونۍ ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه . ځکه چي له تاڅخه د تيلفون اوپريډ سپارښت مستحقين ډيري .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي دليلاي شيانود اخستلوپه چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظنون د سرويس په گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

ږه دي غواړي چي رشتياووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي ږه دي په رشتياوچليزي .

د مکرويانو هلکان چي د سروينستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي د حشراتوڅخه داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري اوډوري به درځني ژرند هگړي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که دږه د تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي اوږد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي . ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژو—ل نه کسري .

ژر ترژه په کورکي بولورپاشي وکړه . که نوخسک به دي پوستکس وباسي .

سرله اوسه دږي لپاره د سکرو اوډيزلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه اوخلوا ده . هغه هم د زيارتونوترخ .

د عاشقانولپاره د زيارتونوترخ د ملاقات اوخيرات به چانس موجود دي .

سلاسي خوښي په دوته پيداشي ، امکان لري چي داخوښي به په بناړي سرويس کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختر اوډونونه ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي به کومه نجلسره

## د تظيفا درياست ډېډيوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي ددغه  
لهاي مچانويه لاندې شرحه يـو  
پيشام صادرکړي دي ،  
د بناړ د تظيفا نوډ رياست قدر  
منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !  
ستا پسې له هغې باملرني څخه  
چي زمونږ د ژوندي بائي کيد واود  
نسل د ډيپوالي به خاطر موجوده  
ده ، د مچانوډ تولني غږ يد بناړ  
د کوڅو د ټولو مچانويه نماينده گي  
د ږه له کومې مننه څرگند وي ، موږ  
بنه خبروچي په دي راوروستسه  
وختونوکي د تيلود نشتوالي به نوم  
ستونزه تريو بڼايه ليري شوي ده ،  
خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو  
څخه د کتافوډ ارا ليقا ، خبر  
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د ج غوندي لاسونه مروړي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي  
له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي .

بخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ، ځکه چي  
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي ږه په تنکيزي نوډ سباوون به سچله کي د بڼجاره  
له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي  
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب  
درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانوکره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو  
د دنيا په هغه اوډغه سرخږوباندي د جاما غزه مه خوړه .



# دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کی د پاکتر کتنه پراستل شوانه لوجه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه کتنه کی یوتن د یانسان او بیچگاری وهلولباره هم شریک کړي وه خو به خو تیر میاشتوکی هیڅ ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه ته دي ورشی اوبدي حساب د . د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه . مگر هغه بله ورځ چی د کتنه ترڅخه تیریدم اوهسی می ورته بام شو چی دننه کتنه له خلکو ډک وه او حتی یوشمیر باندې د بلیو په لاره کی خپل نوبت ته سترگس په لاره وو . کله چی

خو دغه هاخوا ورځنی تیرش که کتل می چی د پاکتر د کاروې د ایس کریم د کان خلاص کړي دي او کله مې د پاکتر د کتنه په خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به دي خبره جرت واهه چی ناخپه می پنځه شپږ گامه ورباندې د پور د رملتون به لوجه سترگی ولگیدي . که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا . نی کېږدو او یانسان والا د میز تر شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي او به بل لاس ورځنی پیس را شمیري په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له کتنه او ایس کریم فروش څخه که نه وه .

د دغو درېو صحنو په لیدلو سره راته ثابت شوه چی د ایس کریم به د کان کی ناروغان تولید یزي او پاکتر بیاله د غو تولید شویو ناروغانو څخه نیس او درملتون والا د پاکتر له غنی نسخی څخه د پیسو بندلونه تولید وي له هغی ورځی چی دغه دري گونی اتحاد منع ته رافلس دي نو د کوخی د اوسیدونکو په نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمون دغذ ای زیرمود جوراوتا لاکولو لپاره نه دي رايستلی . به تاسی باندې نور هم زمون اعتماد له خوا څخه خو خو حمله زیات شوي دي . همدغه راز دوي د دغه بیغام په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه برخه کی له بلان څخه د زیات کار زمه کړي ده او پاپی څرگند کړي دي چی د شرایطو د مساعد والی به صورت کی به د تنظیفاتوله سند وگورونو څخه د د اوطلبانو لسی د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم پانیزې . د دي له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د وینی بانک ته مشوره ورکول کفزی چی د دي کار له پاره څسک تریه کړي . خو د دغو تعلیمی اوتریه شویو څسکو په وسیله د کورنیو آسانید بیچگاری به بحای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی . لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي . په دي باب د دي ژبی یو متل دي چی : ((د رجري بنشین نام بکش)) . همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه بی نښانه خلک د نوم اونښان خاوندان کوي ، او همد اطنز او انتقاد دي چی ناپیژندل شوي خیري د امرنو په مقابل کسی د پیژندلوي او اعتبار ور گزوي . که چیرته له ماسره د خپلی موسسی په خریداریوکی د طنز لیکونکی سو د انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د ریاست خوکی به می په خوب کسی هم نه واي لیدلسی .



## د طنز لیکونکو له برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو د انتقاد و نوم حصول بولی . نوموړي به دي نظر دي چی هرڅومره د طنز لیکونکو له خوا څوک انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی شمسه و هتر بران چی بخواد گوډ . لهوتشولواو وحیب ډکولود ریاست د خدمتاتو مد یوز او اوس د دغه ریاست برحال رئیس دي . خپل



بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تنیس میر- د اختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوارناتها) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیر باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم، آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد یوکارانی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیکي فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشا، اکبر- (سرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبرداری نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود درخشش و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در ستود یوی معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در رهجوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در ستود یوی بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوکارانی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آن که (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استود یوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غمید: (تو به تماشای شونتگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد رراجیور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و او را از انتظار، تا زمانس او را نبینیم، برنیزگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپایی ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در رهجوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهای او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استود یوی در ویدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشود و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر ی بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت. بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آن جای که من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متاسفانه روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب روه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره، افول ناید و صورت نیند یوفت و او هم روی یک عقده، روانی با کشور کار از و اج کرد.

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نواسه هایش صدا کردند: (مادر ک بزرگ... ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن.) بیوزن در حالیکه از روی چهارپایی به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی من... دلپ صاحب بیوشوی بالاتر از یکسند و بیجا سال عمر کنی...) بعد دلپ کمار یک مبلخ

# برای خاطر

### موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (نویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یای افتاده هزاران - کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که نیابین او و همسرش

او، دچار حسرت و پریشانی و افلاس و در به در ی گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متاسفانه این افتخار راه چشم ندید.

### برتهوی راج بد رراجیور:

(برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه، فلم قرار بسود شد و فریاد بر آورد:

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش سرخی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

### نشد... وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب روه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره، افول ناید و صورت نیند یوفت و او هم روی یک عقده، روانی با کشور کار از و اج کرد.

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیر بیچ شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متاسفانه روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب روه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره، افول ناید و صورت نیند یوفت و او هم روی یک عقده، روانی با کشور کار از و اج کرد.



# آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

## قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

## هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط ترینر تیم در محاسبه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی رول گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یارد دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوایج نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از محاسبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا مدهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقاتم به کار گیرم.

یونیورسیتی یونیورسیتی ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده در لیگ های تر خواهد گردید زیرا بازیکنان از نقطه نظر تکنیکی مراحل رشد بعدی خوشتر است به صورت انفرادی و کلکتیوی میباید.

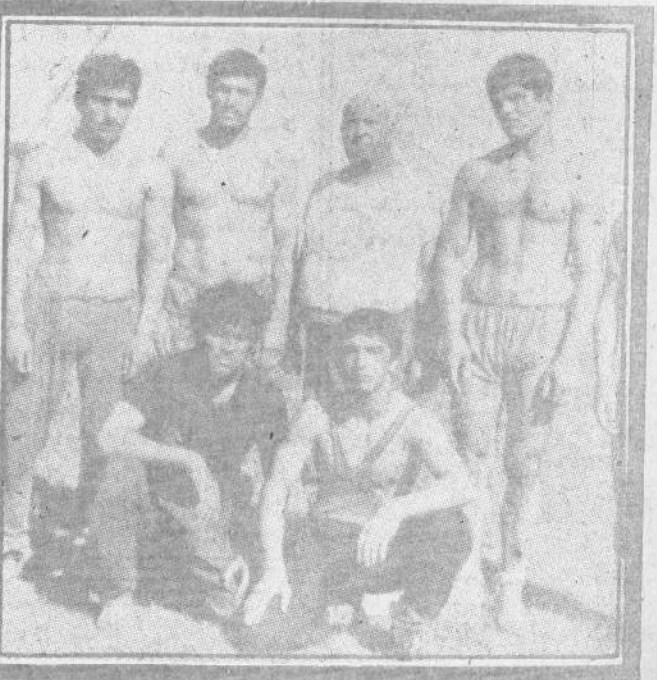
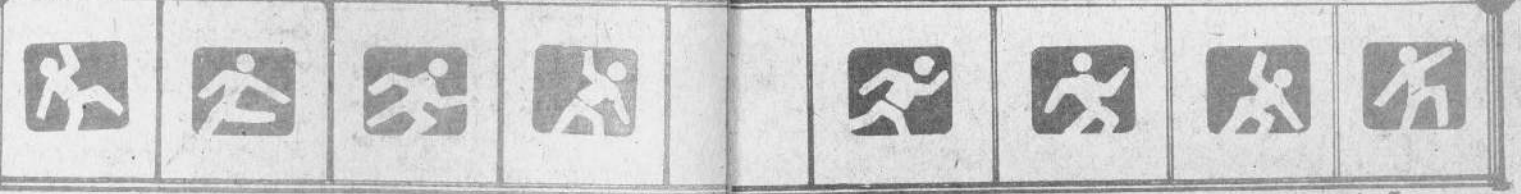
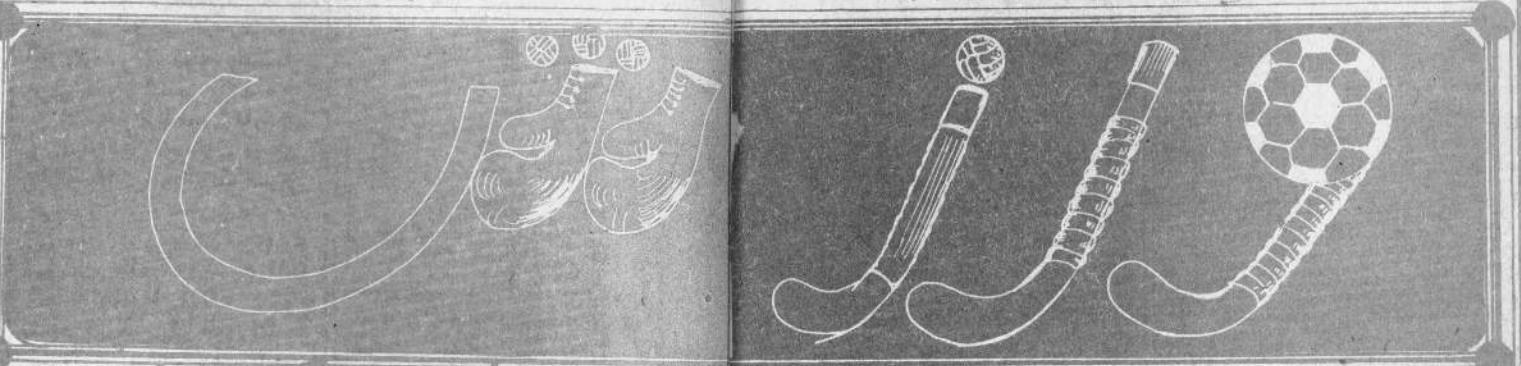
## موترسایکل سوار کوچک



در رکام سن میتوان موترسیکل رانی نمود. گابور تالماسی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سال های اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیکن پیکنگ بانگ و اکو بای تیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراهمردان افتخارات زیادی را کسب نموده.



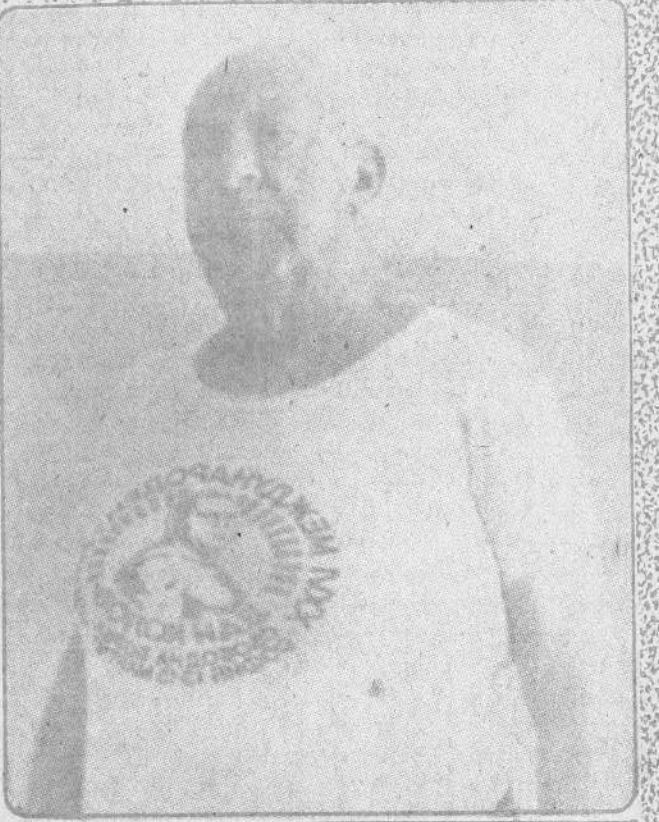
آزاد و تربیه شاگردان چنین روشی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. زاجع به سفر های ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب بدال هاود یلیم همراهم داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد و زترین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بودم. کنترسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، برود مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

# نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



# نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و دو کیلوگرم وزن و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال پیشتر ند است. در ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویند: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم



# آواز و نواز

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوتال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا الایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده:

- ۱- سا ..... ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ..... ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ..... ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- ما ..... ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- ره ..... ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ..... ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ..... ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ..... ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوضی ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و آنانکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لی مردم عادی به آن بی تفاوت میمانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدهد یا موع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد. یاد داشت:

فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میبندد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید بازم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ ببرد (سا) را که شروع کرد بدیدهد شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بیداد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار استم در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای میباید.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی آرزوی تعقیب این سرهای تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمندی با (سر) و (لی) را بیابند و سودا موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی هارمونیک آلات در پیرو موسیقی را اگر آید و نواز نو میخرید باید برای سر کردن به نفرنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بهما هارمونی هارمونی بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هردسته) نسا زید از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید.

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار درهای که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولو می نماید.

۵- در تمرین روزمره تفاوت سرهای کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر میباید.

۶- در صورتیکه آواز خوانسی می کنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دهید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید.

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه







ترجمه از: حسن نیر

# سپاس از امیران

## چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گونز  
جلد نهم

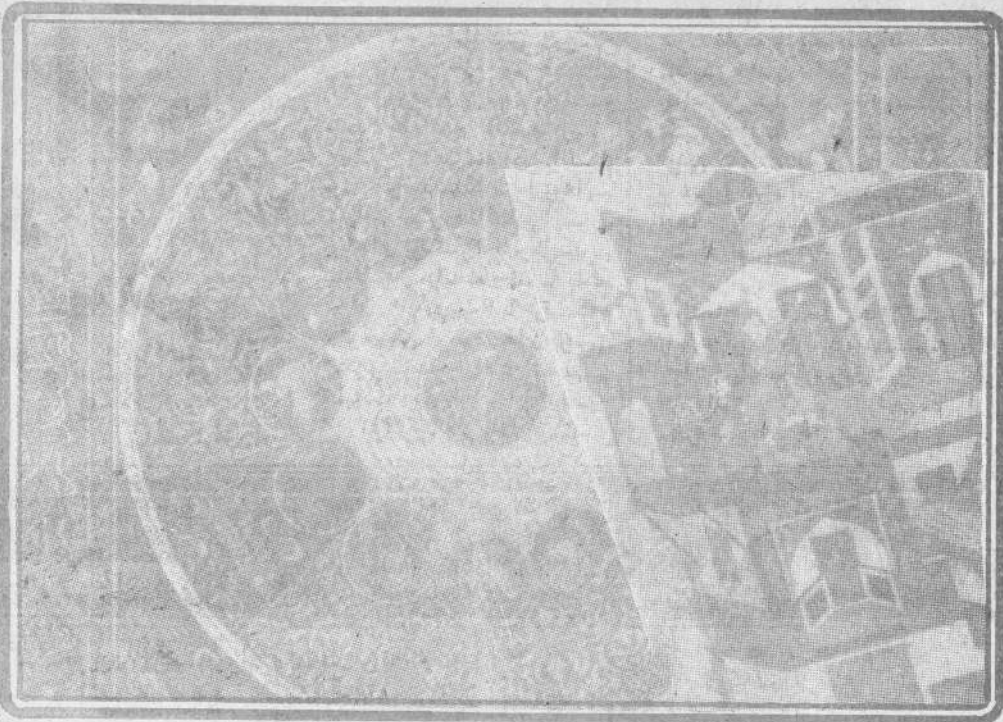
# نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و  
تیموریان را به عنوان اسلام با بر  
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان  
می‌کنند.

حق در زمان حیاتش، دست  
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،  
اسطوره‌ی نبی و انسان‌نوی بود. مثلاً  
با چه صوت تکان دهنده  
و نیرومندی شکست انگیزان چو بان  
بچه شده چهاردهم از سلاله  
ترک و مقل که فرمانروای فارسی  
شد تیمورهای خود را برف آسا  
ازا تا تولیه در غرب تا مرزهای  
چین در شرق رهبری کرد،  
تا (۱۳۷۰) امیرانوی و سیمسی  
شبه قلمرو تحت فرمانروایی  
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل







کرده بود.  
باهمان نیرومندی و زرنگی  
که از خود در میدان نبرد تبارز  
میداد، تیمور (۱۳۲۶-۱۴۰۵)  
که بنام تیمور لنگ معروف است،  
به راههای رو آورد که در سرزمین  
های تحت تصرف خود، جاودانه  
بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند  
آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی  
وسیمی را رویدست گرفته  
از جمله اعمار چندین مسجد که  
نمونه‌های خوب هنر بهری  
بشمار می‌رود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر  
نشینی در دامان آسیای مرکزی  
بزرگ شده بود اما در مقام رهبری  
مناطق که در آن مسکن گزین شده  
یعنی در مناطقی که سنت‌های  
فرهنگی فارسی نفوذ و سینه‌طره خود را  
داشته او با نهاد‌های اسلامی  
به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی  
استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم  
قدرت و مشرویت‌جا و جلال  
خود استفاده نمود. تاثیر ایدار  
و دوام دارین خانواده بهر هنر  
اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی  
در سده پانزدهم جالب توجه  
است موضوع و هدف نمایشگاهی  
را تشکیل می‌دهد که در همین روزها  
در گالری ارتو سکس در انستیتوت  
سنت سونیاد و راشنگسن  
در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -  
اسد) گشایش خواهد یافت.  
راهی را که تیمور در پیش گرفت  
چنان معیارهای را ایجاد کرد که  
برای نسل‌های بعدی معیار  
های اساسی، تزئین و ساختن  
و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس  
اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند  
خفتند که خوابها و آرمان‌های  
بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه  
نظامی تحقق می‌داد، وی -  
توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی  
در رابطه با سیاستمداری اثر  
گذارد و کرسٹوفر مارلوویز را بر  
انگیزخت تا (( تیمور لنگ کبیر ))

صدها اثر دیگر نمایش گدا -  
شده شده است؛ این کتابخانه  
شاهی پایه بیان دقیق تشریح  
ورکشاپ هنرمندان و صنعتگران  
شامل آسیای تریخی کتاب‌های  
مصور، طرح‌های مهندسی  
و سایر کارها برای دربار است.  
در همین جا بود که زبان هنری،  
رنگ و خط، رشد یافت  
و چنان گنجینه هنری را بوجود  
آورد که شایسته حرمت و حفاظت  
است.

گرچه خانواده تیموریان که  
در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار  
شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -  
نور یافتند اما تاثیر آن بر هنر  
اسلامی تا امروز ادامه دارد.

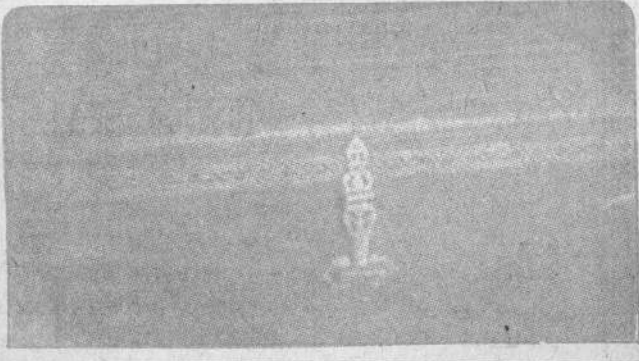
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی  
ساخته شده از چوب سندل که  
یکی از ظرف‌ترین نمونه‌های کندن  
کاری در مصر حاضر است.  
از عهد الخ بیک نواسه تیمور  
که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان  
بدیده‌های هنری بی‌جانانده  
که نمونه کیفیت عالی صنعت  
و معیارهای بلند هنر و تصورات  
هنری جهان اسلام در سده  
پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های  
از دیوار یک مسجد مزین با آیات  
قرآن نیز چشم بیننده را بخود  
میدوزد. نمونه‌های زیبایی  
خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر  
و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان  
روایان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه  
ایرانی وجود آورد که نقش اساسی  
را در شکل دادن روش‌ها و سر  
خورد‌های غرب بسوی جهان  
اسلام برساند. سایبر  
هنرمندان غربی مانند جورج  
فریدریک هندل و الساندرو -  
سکارلاتی که از آهنگسازان معروف  
بودند و شعر شناخته شده ادگار  
الن پو بعد تر در جاودان شدن  
تیمور بحیث فرمان‌میدان  
نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات  
اروپای غرب را تهدید می‌کرد  
کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر  
شرق نزدیک در گالری مکلنز  
میگوید: (( تیمور بخش‌هایی  
از جهان را با وحشت زیر و زیر  
کرد، اما هنرمندان رانیز در  
چنان راهی به کار انداخت که  
بیان هنری را در همه جهان  
اسلام تغییر دهد. ))

مظهر این دست‌آورد حیثیت  
آور است. صفحات جلد‌های مصور  
قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -  
تصویر یوسف زلیخا، بوستان  
سعدی و تصویرهای از اسکندر  
سلطان ابن عمر، شیخ شبراز





# مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.  
 خیال طرح قصرهای  
 آلا... روزها را میرختم و توقع  
 میبرد که بافتح نامزدی ازین  
 حیوا... ند و زمینه آن برایش  
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم  
 رابیا بم... مگر به ناگهان این  
 رویاهای زودگذر که کاجوسی مید ل  
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه  
 بجای دیگری بود با توقف  
 موثر در یکی از سرک های فرعی  
 شهرنو سلسله خیالاتم از هم  
 گسخت همزمان با آن دست  
 قوی او گلوود هم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن  
 نزدیکی هادیده نمی شد تا  
 بد ادم می رسید و سرخورد سال  
 مکنی که از کارماری می شدند سر  
 گوشی تکان گفتند: ببین که  
 دختر را در داد داد و بعد یکی از  
 آنها به روی سرك تف انداخت  
 و به راه خود ادامه دادند.  
 بر نامزدم مرابه خانه بی آورد و  
 در آنجا در باغچه تم نهال گما  
 را فرس کرد و از درد و غصه  
 بزوک فریاد هایم در دل دیوار  
 های اتاق طنین می انداخت  
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -  
 می شست .  
 او از شام تا بام توسن کامرانی  
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم  
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -  
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:  
 (اینک های دنیا سفته ات) با  
 ادای این کلمات در را عقب سرش  
 بست و سپس با صدای موثرش  
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید  
 گردید و در سکوت مطلق اتساق  
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد  
 تصور آن جان گرفت و حرکت قلب و  
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

# انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند و دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.  
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیر تقریباً واحدی دارد و ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدفت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تئوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیکی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند، مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بزرگ کرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند و از بیابان های زیانبار بر تعداد اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید و بعد شرایط مان را بگذاریم.  
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.  
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود.  
 ایاسیستم سنتی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند -  
 وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو -  
 تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزان مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوهای راه کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیرتر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی محیط بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت



بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویمش نگرستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آگنده از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اش را نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

# انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت های آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستیم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتنام خموسی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشکل تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم کم کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوتر های متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کاد رها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند. و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهش های که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاش های فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاه های فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در اس تلاس پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی بر این گنگ به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه تدریس و وسیعتر، در سرتا سرتا اتحاد شوروی است.





# مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا  
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال  
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -  
 داشتند که پیش از رسیدن  
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت  
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف  
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام  
 زده شد و نام دردیف شهر و -  
 ندان بدنامی ثبت گردید.  
 یکی از شیهای سیاه و تیره  
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم  
 را میسخت در لای یک پیروهن  
 کهنه و نازک از آنجا موفق به  
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -  
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم  
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن  
 جا پناهنده شوم.  
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در  
 یکی از کوجه های شاه شهید به  
 صد ا در آوردم دوستم که در  
 را کشود از بدنی خیلی خوش شد  
 و مرا باند روی برد، هرد و تا صبح  
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش  
 قهه کردم او که دلش به حال  
 سوخته بود آماده گردید که مرا  
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد  
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -  
 سیاهی را به دور انگشت  
 فردا به معاینه خانه اورفتم  
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور  
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود  
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که  
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود  
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند  
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من  
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا  
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه  
 ونه در معاینه خانه اش ممکن  
 میدانست، اما او مرا نه به خانه  
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -  
 ستانش برد، در آنجا نه تنها  
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز  
 به من تجاوز کردند، ایمن  
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت  
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود  
 قرار دادند، مگر پس از مدتی  
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه  
 مصروف خدمت بود شبی که جز  
 او هیچ کسی در خانه نبود  
 استنداد نمود او که تازه وضو  
 گرفته بود و میخواست نماز شام  
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم  
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را  
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش  
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:  
 (برود ختمم اگر کشته هم شوم  
 باک ندارم).  
 من آنشب مانند برنده از قفس  
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از  
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه  
 به سرک رسیده بودم که موتری  
 از کارم رد شد، وحشتزد، خودم را  
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور  
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل  
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به  
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتر فقط یک مرد و یک زن بود  
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت  
 از من پرسیدند که کیستم و کجا  
 میروم، من پاسخ ندادم، زن  
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد  
 با مهربانی دستی به سرم کشید  
 احساس کردم که دستش گرمی  
 دست یک مادر را داشت از جام  
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت  
 عقب موترد نشستم. تصور  
 میکردم که دستی از غیب به خاطر  
 نجاتم دراز شده است، بسا  
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.  
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم  
 که در آن سیاه روزی هایم با یان  
 یافته، موتروارد یکی از کوجههای  
 شهر شد کوجهی که در هر دو  
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی  
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه  
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -  
 فقط به نام من زده بودند، زیرا  
 همینکه قدم به داخل آن خانه  
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلودتر  
 و مسوم کننده تر از جای اولی و دومی  
 یافتیم.  
 . . . و من یکبار دیگر به طرف  
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما  
 فرق این محل با خانه قبلی و  
 مشتریان آن این بود که در اینجا  
 به عوض بوی جرس، بوی الکول  
 در فضا می پیچید، در اینجا به  
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه  
 روی چپرکت میخوابیدم، در اینجا  
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.  
 در اینجا به عوض دود جرس دود  
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر  
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -  
 زود عوض میشدند.  
 یکروز احساس کردم چیزی  
 در شکم تکان میخورد وقتی ایمن  
 موضوع را به زنی که اداره کننده  
 آن خانه بود خیلی دوست داشت  
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین  
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی  
 به شکم دوخته شد، در حالیکه  
 سرخود را چندین بار تکان داد  
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم  
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب  
 نبرد.  
 تازه بعد از دو سال فهمیدم  
 که خارج از دنیا کتیف من  
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.  
 ولی این وضع بدیروام نکرد  
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلم  
 را در نطفه خفه کردند و هیچ  
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه و بد نام  
 داشتیم، تا آنکه یک شب بخت به  
 من روی آورد، در عوض شدن -  
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که  
 براسستی عاشق من شده بود به  
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو  
 میزد و چشمان سیاهش که  
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی  
 بودند باعث زده می سویم  
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن  
 از من نبود، او مرد هوس نبود  
 اگر قبلاً بود حالا چهره من  
 چنان اثر زنی را در او گذاشته  
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -  
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم  
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا  
 از اینجا نجات دهد و او که روسته  
 کشور هندوستان بود و پاسپورت  
 تجارتی نیز در دست داشت به  
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس  
 مرا از آنجا بیرون کرد.  
 اکنون هر دو می ما روانه کشور  
 هند استیم، وقتی قصه من در  
 مجله سپارون چاپ میشود من در  
 کابل نخواهم بود.  
 از قول من به مادرم بنویسید که  
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو  
 با ذکر نام مادر سیل اشک -  
 دیدگانش سرازیر شد و  
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد  
 انچنان که گویی اشک سین  
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.  
 بعد اشکهایش را پاک کرد  
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و  
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته  
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -  
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -  
 نظرم به کلی ناپدید شد.  
 شب همینکه به بستر رفتم یاد  
 او گرفته های او سرگشته در  
 آلود او هنوز با من بود و هنوز  
 شعله های آتشی را در ضمیرم  
 احساس میکردم که او را سوخته بود  
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته  
 دیگری، از شب زنده داریهای  
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.





# طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلی کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندشند و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آن‌ها در هر صحنه های مختلف هنر بکارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییکه اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثنا آتی وجود داشته باشد.

# پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم. من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گیم خوشمیش را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت. پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزارت خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم. نخست از پدش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت. تا دست یاری به سوش دراز نمود و کودکش را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم. وقتی کودک را از آغوشش گرفتم، یک جوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جابه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد، او پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفت:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود. مگر وقتی تو را به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تو را با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند. اکنون که آن‌ها بیخوند شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیخوند بد ری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزش مرا دوباره به خانه خود برد و او آنجا به شهر کابل انتقال داد. آنجا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت. در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوئی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم. اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه میخوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پیدر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید. چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنج نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم. آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شدم که سرنوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند. او میخواست که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند مادر گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

# مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را باز من ده»

و یا وقتی از خانمش جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشتر احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زنی و در این کوه کجاست!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم می بیند این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هدی میگرد یعنی آن چیزیکه خوشش میآمد در سنج نمیگرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزد باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطر و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!





### دعوا پر سر جو سہ ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)

کنندہ گان به طور لایبی به حکم محکمہ گردن نهادند و صحنہ را از فلم حذف کردند.

ظاہراً تفسیر عقیدہ سیدی پوری از انجاناناشی شد کہ وقتی فلم تعہی می شد روابط او با من چکروتی دوستانہ بود ولی حین آمادہ شدن وہ نمایش گذاشتن فلم روایط آنها به ہم خوردہ بود.

## کودک و شمشیر

بقیہ از صفحہ ۲۳

— خوب نگاه کردی .

و میگرددند . میگرددند و مانند کابوس زده ہا ہمہ جار زبر و رو میکنند . . .

مادر باعدای آہستہ تکرار میکند : (ای بی بر!) کجایی . بیا !

روقتی مرد بی آن کہ بداند چی میکند ، در ایارتان را باز کرد . . .

پسرش را دید کہ با چہرہ وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور وجدیت ، آہستہ گفت :

— پدر جان ، عصبانی نشو ، من ببینی کہ منتظرش استم تا نگذارم بیلیہ و برادرم را ببیند .

و زرد ، نامریی کہ از پلہ ہا بالا می آمد ، لحظہ بی درنگ کرد . . .

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— چہ نقش ہایی را ایفا کردہ ایم؟

— در اوایل رول چارم و پنجم را بر — ایچ میدادند ، چون در آنوقت زن ہا در تیاتر کار نمیکردند مارول زہا را نیز کار میکردیم بہ طور عمیق رول ماہر ویا رول خدمتہ برایم داد میشد .

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برای تان دشوار نبود ؟

— فقط راہ رفتن بابوتہای کربلیند برایم مشکل بود ، مرحوم استاد برشنا مارا رہنمایی میکرد کہ چگونه نقش خود را بازی کنیم ، ہاندکی ہم کرشمہ زنانہ مارا با مشکل رو — میساخت .

— آیا گاہی نقش ہای اول را ہم بازی کردید ؟

— بلی باراول در درام (دوگانگی ہا) رول مرکزی را بہ عنوان مادر بازی کردم گرچہ نقش خیلی — مسولیت بود ولی بہ من گفتند کہ خیلی موفق بودم .

— استقبال مردم از شما چگونه بود ؟

— ہمیشہ خوب استقبال شدہ ام ولی یکبار در قند ہارد رنما پشنامہ نقش زن را بازی کردم ، ملا ہا بالایی تیاتر حملہ کردند ، و یکبار دیگر ہم یک دختر برویس تف انداخت .

— پس خاطرات خوش ہم باید داشته باشید .



بقیہ از صفحہ (۴۸)

— خاطرہ خوش ہرگز از کار ہنریام نداشتہ ام .

— چرا ؟

— زیرا بہ ہنر تمثیل چند ان — تو — جہی نشدہ است .

— و از ہمین لحاظ شما بہ تلویزیون آمدید ؟

— من بہ تلویزیون نیامدم ، بلکہ مرا آوردند ، در سال ۱۳۴۸ کہ مرا بہ راد یو آوردند ، استاد مرحوم رفیق صادق زندہ بود .

— باراول نقش یک کلینر را در — راد یو درام بازی کردم کہ در آن — شکایت از وضع سرویس بود ، و بعد در تلویزیون برایم وظیفہ دادہ شد اکنون مراد تلویزیون پسر در اسپات ہا ونگہ ہا میگویند ، زیرا ہمہ کس حاضر نمیشد نگہ ہا را کارگردان اولین کسی کہ حاضر شد

# راہ رفتن بابوتہای ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— در رابطہ بہ کار ہنری تان چہ افتخاراتی را نصیب شدہ — ایچ .

— یکبار در سال ۶۵ وقتی از — تلویزیون بہ خانہ میرفتم یک موٹر نزد یک استاد مردی از آن بامین آمد برایم گفت ( همان تک — در واخانہ ) بعد از من قدرانی کرد و رفت .

— با الفاظ و کلمات .

— بلی .

— و بار دیگر دو مردی کہ — تازہ می ہا با سواد شدہ بودند نزد من آمدند اما ہم را با یک قطعہ فوتوم گرفتند و رفتند .

— و لسی استند دخترانی کہ زندہ باشند مرا ہمیشہ تقدیر میکنند ہمینگہ مرا از دوری ببینند بہ ہمہ یگر نشان میدہند و میگویند : ببینید تکرر واخانہ آمد ، و بعد از تہ — دل میخندند .

— آیا سفر ہای ہم بہ خارج از کشور داشتہ اید ؟

— بلی ، غرض تحصیل در رشتہ نشرات راد یو بی و راد یو رام ہا بہ ایران و ترکیہ سفر کردہ ام ، و در تہ بہ ہنرمندان بہ اتحاد شوروی رفتہ ام و یکبار ہم سفری بہ ہند داشتیم .

— آیا سفر ہند بخاطر تد اوی بود ؟

— نہ خیر ، از بعضی کمپنی ہا ی فلبردار ی دیدن کردم .

— میخواستید بچہ فلم شوید ؟

— بلی ، تقریباً ہمینطور بود .

— من در ایران با فردین ، گوگوش ، الہہ و جوان ملاقات کردم ، قبلاً با آنان در کابل معرفی شدہ بودم وقتی بہ ایران رفتہ خواستند در یکی از فلم ہای ایرانی بہ من نقش بدہند ، وقتی سناریو را برایم دادند خیلی خوش آمد .

— ولی باید از کابل اجازہ می گرفتیم

## رژیسور تیاتر

بقیہ از صفحہ (۴۸)

— تان بہ روی ستیزہ نمایش گذارشتہ شد از دایرکت تان رضی بودید ؟

— قبل از نمایش در لہور و توشویش داشتیم ، نیرازیک طرف اولین گان در کابل تیاتر بود و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم نمایش کسرت موسیقی بود ، لذا در جمع بینندگان تعدادی حضور داشتند کہ برای تماشای نما — پشنامہ نہ بلکہ برای کسرت موسیقی آمدہ بودند ، من از بہایت آن ہاکہ مبادا نمایش را اغلال نمایند ، در ہراس بودم ، ولی خلاف تصور وقتی نمایش شروع شد ہنرمندان توانستند کہ ہمہ حاضرین راحت تانیر بیاورند و توجہ و تحسین ایشان را بہ خود معطوف داشتند ، در نتیجہ توشویش من جایزہا بہ رضایت واگذار شد .

## ماجرای شہین گل پرسوز ...

بقیہ از صفحہ (۳۱)

— خندہ گان پاسخ میگوید : — تا بہ حال نہ ، اما از حمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ دیگر زیاد ( سیاہ مار ) ہم نکویند و — متوجہ دستہای خود ہم باشند .

— ورنہ . . . .

— پرسیدم ؟

— ورنہ چی ؟

— گفت : تو ہم چی قدر پشت گپ میگردی .

— گفت :

— نمیگردم ، بل کہ گپ میمالم خوب بازی ؟

— باز ہم بہ کارمان با فکر آرام ، ادا مہ میدہم .

— حالا آشتی کردہ اید ؟

— باخونسردی پاسخ داد :

— آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود . . . .

## حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)

خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیہ :

س : میخوام کم از کم در دو ماہ یک بار برای کودک کانسم گوشت بخورم ، ولی خن — شدہ نمیتوانم ! چی کار کنم ؟

ج : اگر این رمز را یاد — کردید ، مارا ہم آگاہ سازید !

XXX

ولید میرزادہ از شہر — مزارشہف :

س : میخوام بولد ارشم ، موترہ مد روز بخورم زندہ کسی آرام ، آرام داشته باشم ، توصیه پاسخگویی سیاورن چیست ؟

ج : بیشتر خواب باشید تا ببیدار .

## ور ترحمدی دی ہمہ بہ مو —

سیفی کی استاد ی لقب در سرو زو مدالونہ او یوشمیر ہنری — تحسین نام در لودی چی ہم دہخہ او ہم دہیواد ہنری کورنی لبارہ د ہمیشی ویا ریاد کارونہ او یاد ونہ دی .

روز دہیواد دہہ مشہور اوخوڑ زنی غزل بول سند رفا ری د ۱۳۵۶ کال د جنگا نی — شہز ویشتمہ نیبہ د شبیتہ کلنی بہ عبودینی د فشار و مغزی سکتی بہ نتیجہ کی لہ ژوندہ سترگی پتہنی کری اولہ سینی . صفا و صداقت خنہ پک زہہ بی و درید زہہ بی و درید خوڑنی بی لاهافسی لہ سوز اوگدازہ پک خوڑ ونوہ رارسینزی اود استاد یاد ژوندی ساتی اود یو شاعر بہ قول : (( بازی غز دی چی یاتی کیزی )) دادی دہخہ غزباتی دی اویاتی بہ وی اود راتلونکونسلونو د زین وناو د وقونو بر دی بہ ہم بہ اهتزاز اولی .

## یاقوت قاسمی

بقیہ از صفحہ (۳۱)

— یاقوت قاسمی ، موسیقی بہ برخہی بی لہ استاد قاسم خنہ زدہ کرہ کولہ .

یوولون کالہ بی لوستا و تحصیل وکر خود یوشمیر مجبو — رتوونولہ کبلہ بی تحصیل تہ دوام ورنہ کرای شواہ ۱۳۱۴ کال لہ خپل ہنرمند پلار سرہ یوحا ی د ہنرا موسیقی ہیواد یعنی ہندوستان تہ ولار اوہلتہ بی ہم د موسیقی لہ پیوخیو او مشہور و استاد اونوخہ موسیقی زدہ کرہ . اولہ خلوو کالو وروستہ بیترتہ خپل پلرنی ہیواد افغا — نستان تہ راستون شواو د حرفوی ہنرمند اولہ دود سرہ سم بی د شاگرد ی ہند د استاد امید علی خان بہ ورناندی کینونہ و پرسی د پول د ہنرمند انوہ جرگہ کی شا — مل شو .

استاد یعقوب قاسمی — ۱۳۲۲ کال د مرحوم استاد د

## نی گل و استاد غلام نبی نثویہ

بقیہ از صفحہ (۳۱)

— نی گل و استاد غلام نبی نثویہ ملگرتیا ہند تہ سفروکر اوہلتہ بی د یوشمیر کسرتونولہ ویرکولونہ سر سیرہ یوزیات شمیر ریکارڈ ونہ ہم ثبت کر ل چی نہ یوازی لہ تادہ د استقبال سرہ مخامخ شو بلکہ د ہند د موسیقی د صلاحیت لرونکومقاماتولہ خواور تہ دیرو — فیسوری افتخاری لقب ہم ورکر شو .

بہ ہیواد کی دننہ ہم ہنہ روز د وطن موسیقی تہ — ہیرید ونگی خدمتوتہ وکر ل د .

مثال بہ پول استاد یعقوب قا — سہی بہ ۱۳۲۵ کال بہ کابل — راد یوکی د موسیقی د لومر نی منتظم بہ حیث مقر شواو سورہ پنہاہ ویش ت کالہ لہ راد یو سرہ فعالہ مرستہ وکرہ .

استاد یعقوب قاسمی د کلاسیکو شاعرانولہ آثار سورہ پیرو مینہاو علاقہ درلودہ . تل بہ بی د ہنری شعر ی د یوانونہ لوستل اوخوند







بقیه از صفحه ( ۵۱ )

در میان بازیگران فکرمیکم  
(کمال حسن) به هنر خود  
ایمان دارد. او کتر خود را چنان  
می یابد مثل اینکه آب در بنه  
جذب شود، سایر هنرپیشه ها  
باید تکان بخورند و با ایشان کک  
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله  
چای حل می کند، آنها را نیز باید  
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)  
در فلماهای هندی سرود ابرسا  
نکرد، این دیگر تعصیبند -  
گلان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی  
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها  
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این  
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا  
ایجاد کنم آن توسعه دهیم، اما  
مشکل است که از این مسابقه  
بیرون در ششم من در حال  
کار کردن در سری فلم استم. بعضا  
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر  
میکنم که این امکانات وجود  
دارد که قدری کیفیت را به کیمت  
علاوه کنیم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که  
در همین زبان عاشق سه یا چهار  
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه  
نداشتند. هنرپیشه هان نیز باید به  
همین صورت سرود اهای ممتسی  
شان را بلند کنند. در میان هنر-  
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که  
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز  
عادی کار کند. من فکرمیکم که  
این مساله در آینده توسعه  
می یابد. از همین جهت بود  
که شش ماه قبل آمضای قرارداد  
فلمهای کهنه را متوقف ساختم  
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -  
بچن فلم ((عزت دار)) را با  
دلپاک کار میز پرته ام. میخوانم  
میتود شان را از نزد یک مشا هده  
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به  
این طرف شما چی آموخته اید؟  
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی  
را داشته باشید حتما آن را به  
دست می آورید. چنانچه  
من خواستم در چندین فلم کار  
کردم. من این فلما را چنان به  
جنگ آوردم که یک گرسنه نان  
را به جنگ می آورد. من در ک  
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق  
را به آسانی میدیرد. این  
هنرپیشه گان را که من انتخاب

# گونا



کرده ام، اشتباهات خود را  
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین  
حرفها را میزنید. سینما گرا  
مانند فلماهای شان در خیال  
زنده می کنند، مثل راجیش-  
کهنه که هنوز هم معتقد است که  
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر  
آگاهی داشته باشد که امروز در  
کجا قرار دارد. او باید در زمینه  
اندیشه کند. اگر او در فلم  
(اند) و ((سفر)) خوب  
درخشید از آن جهت بود که  
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که  
ما مردم در خیال زنده می کنیم.  
شما خوب میدانید که ستاره ها  
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در  
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما  
شمارا به وحشت انداخته است؟  
پاسخ: به وحشت نرفتید، ام  
ولی تعجب کرده ام. وقتی که  
فلم یک هنرپیشه بیوزی به  
دست نیآورد من میدانم چرا  
مردم تکان میخورند و چرا متاثر  
میشوند وقتی که بیوزی به هنر-  
پیشه دست دهد. هیچ هنر-  
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری  
را ستایش نمیکنند. اگر چنین  
اتفاق می افتد حتما جهات -  
سیاسی دارد. یقینا چطور شما  
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟  
این گمبه آن میماند که شما از  
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین  
اتفاق افتیده که بازی خورده  
باشید؟  
پاسخ: بازی خوردن کلمه  
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر  
در مورد فلم ((آسان س او نجا))  
تضمیر کرد. من میدان رارها  
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه  
میکنم. در این میان با خود  
فکر کردم که از یک آدم بیست  
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین  
مراحل فلم مذکور همه چیز  
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض  
کردم برای گفتند که بخش مربوط  
به من در انتهای دنبک فلم خراب  
شده بود برای اولین بار چنین  
یک معذرت را شنیدم. این موضوع  
مرا به آن فکر نو برد که دستهای  
در کار است. در نظر آن صنایع  
فلم همواره در برابر من گذشت  
کرده است. فکر میکنم که هر کس  
دوست و دشمن دارد، سنجیدت  
فدجه بی است که نومی شگفت  
و به شتر و گن سنها خیلی احترام  
دارم. او واقعا هنرپیشه است.  
پرسش: آیا عروسی در زنده می  
شما تغییر یابد کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی  
مکمل شدم. در زنده می دوبار  
عاشق شده ام. اولین بار عشق  
خود را افشان کردم. من در مورد  
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود  
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط  
در فلماها با هم کار می کردیم. اما  
عشق باردیم من به عروسی  
انجام مید. مخصوصا عشق ما  
زمانی پرشکوه گردید که دخترم  
(نروادا) متولد شد. او مانند  
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند  
من در سن بیست و چهار سالگی  
از دوام کند. در شیر آن عشق از  
شدت خود میگذرد. هر قدر  
سن انسان بالا میرود، آدم -  
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

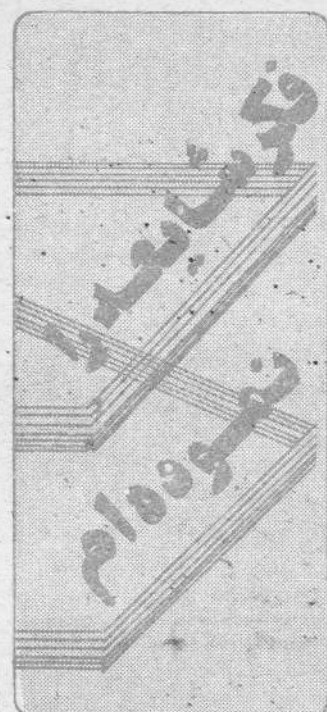
من فکر می کنم که مردم علاقه مند  
اند که یک هنرپیشه بالای پرد  
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم  
یک هنرپیشه را دوست داشته  
باشند، هنرپیشه هم سرانجام  
خودش را خوش میباید.  
پرسش: در میان آنها کی که  
نوبه طرف سینما را آوردند  
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این  
میان ((امرخان)) به جای  
خواهد رسید، او یقینا  
خواهد کرد. در مورد آنها کی که  
نواخته اند، مشکل است آدم  
حرف بزند. حتی من خودم به  
اندازه ((امرخان)) خوب و  
مورد نبوده ام. من در زندگی  
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.  
فقط در زبان فراغت خود به تا -  
شای فلم نشسته ام. شاید فلم  
های مانند: ((جمود پشیمین))  
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام  
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی  
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟  
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم  
در پیکان هر که ام در رشته های  
مختلف راه های خود را گرفتند.  
از میان آنها فقط من هنرپیشه  
شدم. در کالج از کانتین مانند  
سند یوی شخصی ام استفاده  
می کردم. در آنجا اکت می کردم  
لاف میزدیم و خود را یک آن بول -  
دار معرفی می کردیم. در پیکان  
همه بادیدن من میخندیدند.  
امروز نیز زمانی که آنها سرا  
می بینند، میخندند. آنها به  
مشکل باور می کنند که خیالهای  
من به حقیقت پیوسته است. در  
اولین فلم من که ((گن بد)) نام  
داشت، پنج هزار روپیه  
برایم معاش میدادند. اکنون  
زنده می ام خوب است. زیاد  
خری نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را  
دانم. به خاطری که در گذشته  
هیچ گاه پول نداشتم. گذشته  
از آن آنچه اتفاق می افتند،  
بگذر بپشت. فیل هم بایک  
تبعادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام  
گفتنی داشته باشید؟  
پاسخ: بلی در کاروباری که  
من دام خیلی مشکلات در پیش  
رواست. زنده می چنان است  
که هنگام بردن بالای آدم گلی  
میباشند.





— سینمای ما 'زاده' انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. 'زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلسفای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را به رشد و پختگی نرساند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مرد، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر داری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیمبرداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

**پنجاه سئوال (۵۱)**

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش در اکثر کارهای من بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینده درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو - معطر خیلی خوشایند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

**عطریات**

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است نهایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال -

**بوی بدن را مطبوخ سازید**

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت



# اسرار خوردنی‌ها

## گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده می شود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا می کنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن بردن خونریزی رحم از دود برگ و

تند کرداد و شد اهالی آذربایجان عرق آنرا گرفته و در تداوی بیماریان از آن استفاده میکنند بنا بر این من به کلیه عطاران توصیه میکنم که برگ و سرشاخه های گلدار این گیاه را در ریه ها و خزان چیده و در سایه خشک کرده و به بیماران عرضه نمایند. در اینجا بد نیست یاد آوریم که انواع وحشی و خود روی این گیاه که در نواحی خشک و سنگلاخ ها می روید، بر انواع پرورش یافته برتری دارند. برگ این گیاه تلخ و اسانس زیاد است اسانس آنرا که بیشتر از نمونه های وحشی میگیرند بزرگ زرد با مایل به سبزی است. برای چند عامل دارویی است که در طب جدید از آن استفاده میشود. گل مریم یا به عبارتی دیگر شاه اسپرم یکی از مفید ترین گیاهان خانواده ی نعنا است که منافع آن بسیار زیاد و قاطع است به علت داشتن مواد مازوی، مقوی معده بوده و به علت داشتن اسانس هم غذا کدک کرده و عمل هضم را آسان مینماید و معده را ضعیف نمیکند. و نتایج را از بین میبرد تب بروضه تشنج بوده و قاعده آور است و همچنین عرق شبانه را از بین میبرد. ادرار را زیاد میکند. گردش خون را فعال کرده و پوست را تقویت میکند و اعصاب را تقویت کرده، خستگی عمومی، ریش و سرگیجه را از بین میبرد. و در معالجه فلج تاثیر به سزای دارد. دم کرده ی برگ و عرق شاه اسپرم قلب را تقویت کرده و اعمال بدن را فعال تر میکند و استفراغ های تشنجی را ادرار میکند. شیرو عرق را کم میکند. برای رفع سستی دندانها و خونریزی بیوه ها برای از آن استفاده دهند آن خود بمالید برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

پیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهالی آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهالی آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود روی آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه دل استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنا چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میرویند، دارای دمبرگ کوتاه تر میباشند. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

# امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانیدید بارادرتلوئوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آنهنگه های قرارداد ادی نیست زیرا آنهایی که قرارداد میکنند، آنچه را که یک آنهنگه خوب رامیسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آنهنگه های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورت پیه

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه کرد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، ننگیالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تلوزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اتاق مشق و تمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با اربونیه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتلوئوزیون جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم، ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفات می پسندید؟

و برخلاف من هیچ پاشاری ندارم آنکه راکه میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی رامیخواستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آنهنگه ای چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه بر آن امید که همینطور شود.

# زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتن ام از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در دیدن پول آنهنگه ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردی بگرچها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنردوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعا از یک طرف ترارگته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا، و برابری هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده یی مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فم (با کیسه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را بر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه راتازمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فم (با کیسه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلمم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

مباحثه: نهایت

بحث و جواب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من گناه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود، من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فم و سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در ذهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری بماند باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.





اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا ندر برسی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانها با جبارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شایبش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صحرای انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر نوریته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هند و الاصل وقتی ضربات پیم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسی ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند. در چار بیک کتک انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن هایسی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند.

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قله سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعله های قیام مردم نوروزان بود، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه های انگلیس رهبران قیام مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند.

آنها با شجاری از رهبران قیام تماس های برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند. ولی این فعالیت ها نتیجه بی به بار نیامد. آنها به جز دوسه خاین ملی دیگر کس را نتوانستند

استخدام نمایند. آخرین امید انگلیس ها در مورد رسیدن قوای کتکی از غزنی، کتک ها جلال آباد و پشاور به پاس میدل شد. زیرا آنها در حرکت شان بمبوی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند. هر آن اطلاعاتی به بالا حصار بمی برسد شدن قوای انگلیس در چار بیک، محصور شدن آنها در غزنی، کتک ها و پشاور شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل موافقتی کرد.

انگلیس های کابل برای راهی خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلمه بی بی معرو را طرح کردند. در آنجا لشکر غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگورسی بر یکدیگر بر شلش به کتک خواسته شد ولی در تعرض اول کتک فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد. توانستند آنها تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفرس به کتک مبارزان کوهستانی رسید.

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد. آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقتی بود.

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مد آنکه تن دهند و معا همد به پیشنهادی افغانها را بید یزید و افغانستان را ترک گویند.

نگاه ناعمه به قلمه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری، کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلمه پل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید. او با او طلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیسی خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان (( تهریح و استراحتش )) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجای، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مومن ظلمین را در حالت انتظار یافت.

مکتان وجه کبتان اود بر برابر از همین روز به شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر گردید. او در کوچه های کابل پیچید و همه جای کشور را گرفت. روز ۲۴ - سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود.

جلسه تشون انگلیسی به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند. در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود. در سپتامبر

راه به خاطر عهد شکنی و کجی شدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست تشون راه جنرال سپیل رسانید.

علی الرفی توطئه ها و دست محمد و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد. سی و پنج سال در متار کتک و آرامش سپری شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

مدون در اختیار یافتند و پیوسته شدند در اسباب میانه پیوسته راه در راه افغانستان گرفتند. بالا حصار بار دیگر هجوم تشون انگلیس را شاهد گشت و انگلیس ها از سه محاذ کتک ها و کتک ها و خبر به تعرض برداختند و بعد از جنگ های نروانی به کابل رسیدند. این روز ششم اکتوبر ۱۸۷۱ بود. اینبار انگلیس ها نه در بالا حصار زدند، بلکه به دشمنی با آن پرداختند. بدین گونه آنها می خواستند نام نشان این شهر بر آوازه و خاموش ساخته و خاطر شکست نخستین شان را از خاطر ها بزدانند. در روز بعد شهر بالا حصار توسط تشون انگلیس تخریب گردید.

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در - ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد. می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدید و کابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه مبدل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد. (( در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر و وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجربا به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لوگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری، در میدان و وردک به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنی و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار احمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در هرات و پیکر . . . اجتماعات مردم شروع شد. پیروان این قیام قریباً به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر معقوب خان آزاد می - دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد. گروه هایسی داوطلب برای اشتران در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می زدند. گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسو - سان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ایوب محمد خان

لا تدر جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت. جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد. شد، جنرال رابرتس که وضوح را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آهنگه جنگ به اندازه یسی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت. مورابین جنرال رابرتس نیز مجبور به درار شده و از مجموع تشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شیر جو بنده بودند. رابرتس قوای کتکی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را برگرد.

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیس هایسی چنددیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در بالای آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلا بر کشور افغانها کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (بر برتر) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب و وطن و دفاع از استقلال و تصمص ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ باز هم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلمه های کابل گردانید. آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند.

ضربات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپورت بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان واداشت و رابرتس جنرال انگلیسی در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند. مردم باد شاه کشور خود را انتخاب کنند.

و بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلا گران انگلیسی و اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا زد. رفته می دیدند در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از - افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و نا کاهی را با خود به همراه بردند. بالا حصار میروند راستنود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در جنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند. آنها در روزهایسی جنگ از جمله دوازده هزار تشون انگلیس کشته شدند و پنج تن اسیرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هندوستان و انگلستان به لاسرزه در آورد.

مبارزان افغان که در راه اسیران سردار احمد ایوب خان قوا را داشتند در جنگ میوند حمله یسی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امیران الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد. و فرود ای آنروز ۲۴ قریه مردم کابل و تشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیران الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل و در رهمن جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را بر یاد کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قریه از جمعیت برخاست و شهادت های فراوانی نظار امیران الله خان گردید. او با حوصله کلم در محاذات مختلف جنگ را رهبری کرد و تشون مبارزان افغان را به پیروزی رسانید و در قس افغانستان آزاده را برافراشت. کابل روز اردوی کشور را در ۲۸ - اسد جشن گرفتند و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۱۲)

# بالا حصار در کابل



# سینما باید...

# بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد پیران راد رجعت  
بالنده می و تعالی ی که خود ش  
به آن ایمان داشت بکشاند اما  
حیف که جامعه کمتر تحویل می  
گرفت فقط به جرم آنکه زبان  
هنرش برای همه مفهومی نبود -  
استاد تاسالیان اخیر حیاتیاتش  
به این باور وفادار ماند اما در

# پهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که : اپاوزش پهلوانی  
افزون بر هر کارهایی ، کار آموزشی  
ونظری را هم لازم دارد و برای  
آنکه کسی یک پهلوان خوب باشد  
لازم است مطالعاتی نیز انجام  
بدهد ؟ اندیشمندان چنین  
پاسخ گفت :

- بلی ابتدا شاکردان باید  
حرکات پهلوانی را به گونه نظری  
بجا بوزند و سپس آن را عملی نماید  
در مورد انجام برخی مطالعات  
در ورزش پهلوانی باید گفت که  
بلی هر قدر که یک شخص در رشته  
پهلوانی دانش بیشتری داشته  
باشد ، و تکنیک استادان فن را  
فرا گیرد ، به همان اندازه می

شما آبا نقش را برای شخص  
انتخاب باید کرد یا شخص را برای  
نقش ؟

مروت پاسخ میدهد :  
- من حالا به خود حق میدهم  
منحیت یک کارگردان فلانما -  
نویس بعد از تهیه سنگی در مورد  
انتخاب سمبولها و این که نقش  
باید برای شخص انتخاب شود  
یا برعکس نظری را تقدیم کنم .  
- عیبی ندارد اگر برای اجرای  
یک نقش ، شخص را انتخاب  
کنیم و اگر ضرورت شود برای یک  
شخص نقشی را انتخاب کنیم  
کنتراپاتاق میانتقاسنفا تیکه در  
تعبیه " پورتریت امیر صوری در  
( خواب طلایی ) امتداد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلانما  
خودم را اساس قرار داده افتخار  
میکنم که کرمنا سب و هالی را در -  
( مردی از شرق ) پیدا کردم .  
البته این امتحان را مدعیون  
سلام سنگی میباشم .

مهرس :  
- چون از فلم ( مردی از شرق )  
خبری نیست نمیتوان تضاروت کنم  
اماد رمورد ( خواب طلایی ) لطفاً  
بگویند با آن که فلما ن پورتریت  
یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی  
خود را داشته اما چرا کمتر از سمبول  
ها مایه گرفته بود ؟

پاسخ میدهد :  
- کاملاً برعکس ادعای تان ، فلم  
از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا -  
یا سمبول بود .  
من میگویم :

حرف آخر صحبت ماچی خواهد  
بود ؟  
مروت میگوید :  
من فلمهای مناسبی را رسیده  
میدهم ...  
سنگی میگوید :

من امیدواری به این جوان  
و هم دوره هایش را دارم .  
من میگویم :  
خواهم دید !

سنگی میگوید :

- سینمای ما سخت نیازمند  
مردانه گری است ، سینمای  
ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر  
ها ، فلما نه نویسها و آنانی که  
آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی  
میکند نیاز دارد .  
سنگی میافزاید :

- تعجب نکند اگر میگویم  
سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا  
نیست ! چه سینمای مان کم از کم  
به اندازه نیم عمر سینمای جهان  
مرد دارد ، چهل و پنج سال  
پیش نخستین فلم افغانی به نام  
( عشق و دوستی ) ساخته شد ،  
پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم ؟  
من مهرس :

- پس چرا تا حال ۲۰۰۰ ؟  
سنگی پاسخ میدهد :  
- تکلیف سینمای ما همیشه  
در این بوده که خط سینمای ما  
پیوسته د بگرگون شده ، تریه کاد ر  
هاد را این عرصه محدود و تنوعنا پت  
محدود بوده و اما اگر ما افغانها  
هنرمند استم یا نیستم استعداد  
انتخاب آگاهانه سمبولها را به

گونه برجسته دارم . شاید دروغ  
نگویم که برجسته تر از همه جهان  
و ضرب المثل ها و لندی ها و وجیزه  
های ما تا پیدا یی برای حقیقت  
است . فقط با اندک تکان سینمای  
ما میتواند رشد عالی . من میس  
پیدا کند ، چه در ما تسلیم انتخاب  
سمبول و زیبایی شناختی شرقی  
وجود دارد .

میگویم :  
اکنون که حرف پور انتخاب  
سمبولها آمد و استعدادی که  
افغانها درین زمینه دارند ، نظر  
شما در این مورد چیست که تیپ  
ها و کرکترها و برسوزها ، هیرو -  
نین فلمهای ما چی طور باید  
انتخاب شوند ؟ انتخاب شوند یا  
ساخته شوند ؟  
پا به بیان فشرده تره نظر

بقیه از صفحه (۲۷)

د بگر این که با انکتبر رسالت باید  
یک برابر اجتمالی را هم - راه  
پاراهایی حلالش ، مطرح میگرد  
چشمها میبندد و گوشها میبندند  
که در کتار و سایر برابر ها ، معضله  
ترانسپورت شهر به حیت یک  
معضله ، در لباس یک بد به مقابل  
توجه تبارز نموده و من با استفاده  
از یک نوع بیان د بگر ونهه طنزی  
کس به ارضای ظاهر برد اختص  
وفلم آرزو را ساخت ، با آن کنظر  
گروهی به آن بود که در این حالت  
با این همه برابر ها تونیا یست  
از ترانسپورت آغاز میگردی . قبلاً  
هم کاری به چنین تم نشده بود ،  
دل میزد اما با یک باور و یک  
پشتکار فلم را طوری ساخت که  
د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را  
و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا  
پرگردند . برای همیشه در غور  
توجه بوده و خواهد بود که جسی  
میخواهم تحویل بد هم به چه  
شکل از انحداد در کارها خوشم  
نمی آید ، من هنری را به  
محدود پت و خلاقیات احساس -  
میکنم .

سلام سنگی با تاپید از مروت  
میگوید :

- من چنان کارگردانی را  
زیاد دوست دارم که تخنیک  
کارش پیوسته به هنر خدمت کند  
نه به آن اندازه که بالای خود پیش  
چر می نماید ، هنرمند بیشتر ناگه  
است خطر . پنایش را دوستانه  
و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری  
می آید ، ادامه داده با هم  
صد اقت سینمای افغانی را داخل  
یک رده نیازمند اجتمالی نموده  
واقعا به خدمت مردم میگرد .

- از شما میخواهم تا پیرامون  
سینمای امروزین و د بروزین روزند  
تکاملش ( بلی یا سیم ) چیزهای  
بگویند به ویژه درباره این که  
میگویند ( سینمای نوسا ) و یا  
( نوجوان و جوان افغانی ) ابراز  
نظر نمایند .



# وازيك دودل

مهدی بربانده بود وهر باشنده کابل وهرانغان این روزا روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گوی و این سطوری را از آن ودر باره آن نوشتیم . به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . ودر پای آن درفش ، سرزای زای بیغم که مصروف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند وچشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم : از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گیم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اخذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند . و آن اینکه : افغانستان در تسخیر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گوییم بازرگان است هوس و هوسبورا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در رازگ های ( بهیومن و بیلو پهای ) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمی ساخت . در اجرائی غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر ( خیال خوانی ) و ( ترانه خوانی ) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نبهه مورد پذیرش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپدید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیق بود نشناختند . ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور نل - یذیر آرزوی کم و بری آراش روح بزرگ او در ما می گیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصروف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدریج این مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود وارد می هنرمندان ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مرد می باشد . استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعرو ادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . بسیار بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی در پاریس و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشنا تر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در ( خیال خوانی ) و ( ترانه خوانی ) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل راه روانی یک سرود ساده اجرا میگرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانوش تعمیری های

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوشبختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذشته به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مرد می حالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساد و مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانوش رامیخواست . استاد با ارزش های مادی زنده نمی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گویی همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را در ایامه در بدل نواله بفروشد با وجود یک سرش همه در تمهید سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا نمحضت آخرین چهره زنده بهیرو مکتب ( بیتاک ) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

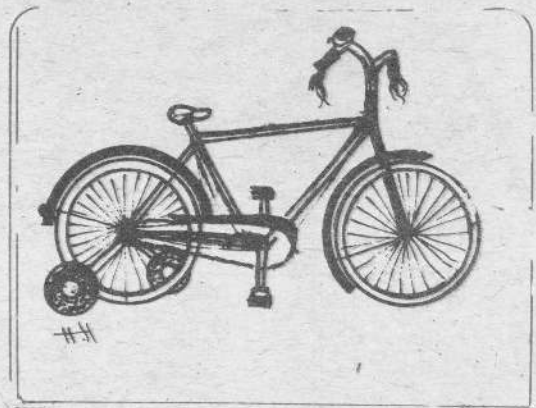
تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما سرور گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرور است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرور گردید به نظر من قابل قبول نیست . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرور گردیده است .



# بایسکل وون

## اگر یک بایسکلک میداشتم

1307



بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشت و بیگانه و بیگانه نبود. میدیدم من چقدر آزادی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دارم. دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکروزه کوچکی ام با خوشحالی بویسم. در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: (بیا بروی که ما بایسکل خریدیم) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در روز هفت خیال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در نهایت بایسکلم نگر میکرد و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکل خود را سوار شوم.

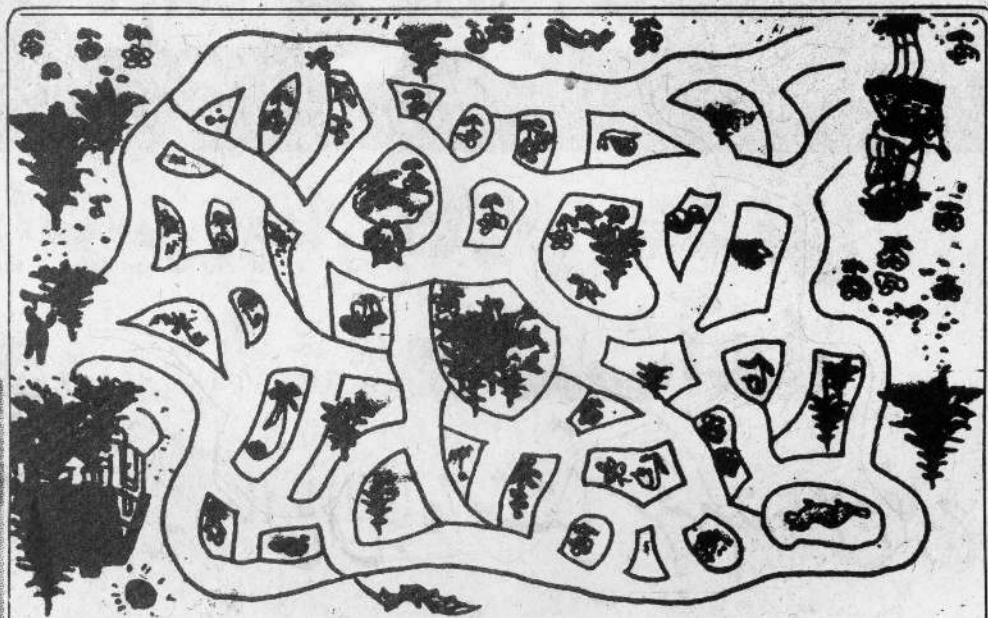
پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلد نبودم. ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشسته و خراب نشود. بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم. بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل درست است. باید درست شد و بدنی اینکه از آن بیفتیم چند متر حرکت کردیم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدیم و فهمیدیم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنیم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیریم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانسم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستانم صد نیوتو. صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند. آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کردیم. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفت و بار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید. یک بایسکل را بداند. راستی این قصه او برای حال بودن من هم تصمیم گرفتم. در وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم پدر و مادر من با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سوار

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمیم میشوند. مادامی صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازند از میگردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! (بیسه هایم را برایم بکن بایسکل میخرم) مادر با عجله بکن آهنگی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوچکی ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم. صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بدو بپردازم. اما کفایتی که بدو آنکه به مادر میسازم چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دستم صاف لطفه بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: بروی توجده ریجه خوب است. اما لم میخواهد تو هم بایسکل داشته باشی. زبان یکجا بایسکل دانسی کنی. ما یک مقداری پول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت توجله بایسکل بخریم از هر وقت که دوباره بولهایم را جمع کردیم بیسه مرا بیدار کرد. فکر خوبی بود. فردا من صد پدرم یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار با ما است که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد من می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.



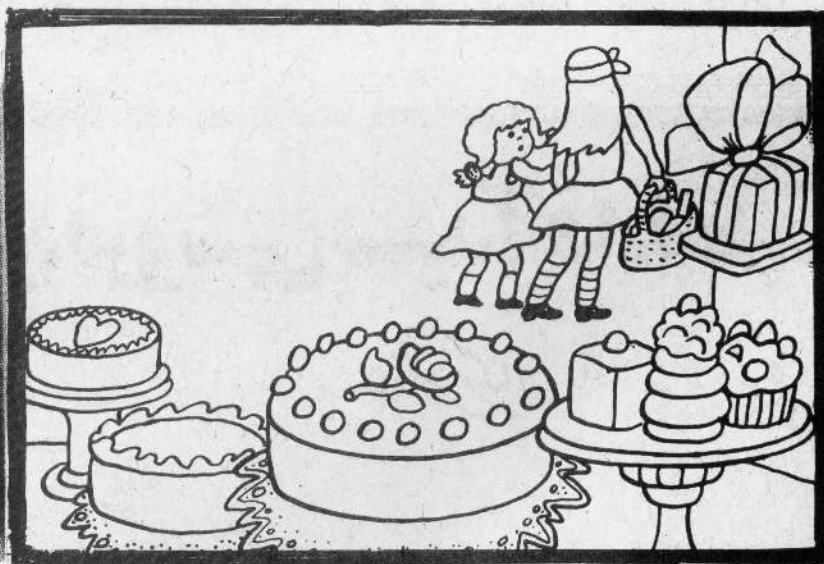
# کودکان



اورا راهنمایی کنید!  
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح  
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید



# شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

## شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

### نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج  
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک  
تلفون: ۲۵۲۶۲

## قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس میگرداند  
فرومایند مشتریان را نیز در زمینه

تهیه نموده شریک با امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی





# براسم فال گزینش اولم

## ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزدی یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

## ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بدهند ، کارهایی بیعوده راترك نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

## ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دله و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامه یی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگردد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشند .

## ماه عقرب :

قدم به قدم او شاعست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیریید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیریید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

## ماه جوزا :

شما هم يك قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

## ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

## ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید عاقلانه نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

## ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیریید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

## ماه اسد :

شما بار و یاها زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیعوره تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیریید .

## ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گوی زیاد برای تان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را یگان از دست بزنید .

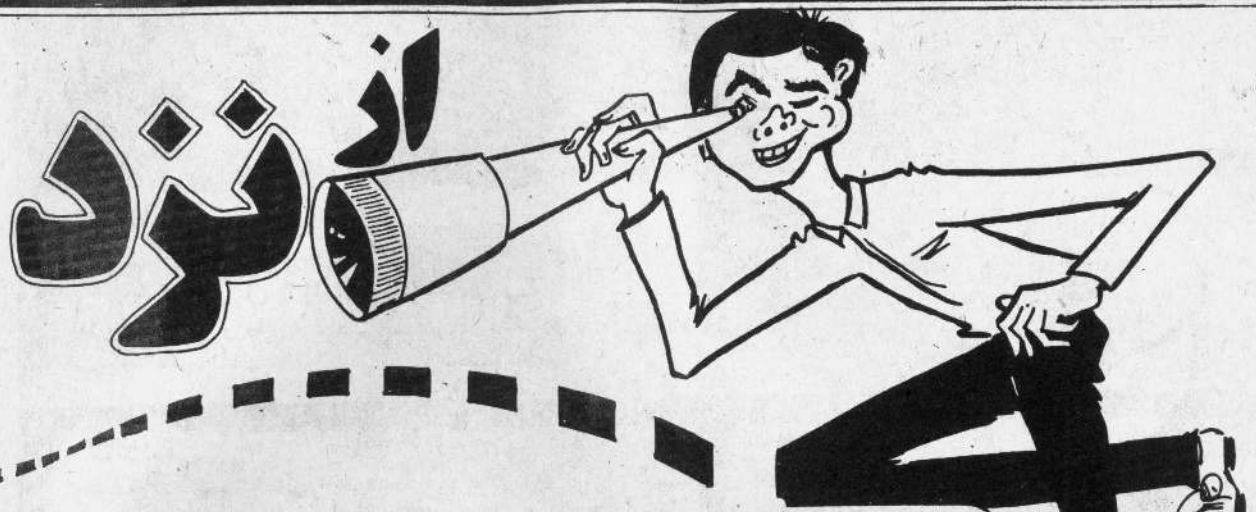
## ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

## ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگان های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برای تان پیدا خواهد کرد .





# از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد ارباشی راخند - صفحه شعریه شد .  
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغیرتید چاپ می شود . متقاطع ارباشی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنا پان تسان + حسابی ارباشی ات آنقدر ر می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی ( نزد یک بین ) و ( رازد ارباشی ) کا کا نزد یک بین میفرستادید - در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که ( عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند ) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از محمد هارون ( عمر ) : ( رازد ارباشی ) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشر ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله ( نزد یک بین ) تان درد رس ها بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .  
 - سهیلا ( فرملی ) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، ( نزد یک بین ) شما طرح شما رازد ارباشی ( نزد یک بین ) نمود و راز طرح شمارا رازد ارباشی ( در میان گذاشت ) بالآخره منحه کارهای نخستین شعری قبول دارند .  
 ( ترا ) آری ، ترا ، ترا چون بهت با بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری )  
 ترا دوست دارم . . . . . ( رازد ارباشی ) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا شفیه ( . . . . . ) متعلم صنف

# یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب ( عجایب و غریب ) ارباشی - ات رسید ولی به نظر ( رازد ارباشی ) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که ( خدای ) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها خوش ( نزد یک بین ) نمی آید .  
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .  
 - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، بها نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .  
 - ندا : از لطفت تشکر مطبوعت رسید ، ( رازد ارباشی ) برایست آرزوی موفقیت میکند .  
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف ( ۱۲ ) لیسه میدان هوایی و شراره ( شرر ) متعلم صنف ( ۱۲ ) لیسه آریانا :  
 نامه شما با مطلب کوچک آهه و مقناطیس رسید باور کنید که رازد ارباشی را جذب کرد . مقناطیس باشید .  
 - شکره نایب تناکارمند آوانس اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور :  
 ( رازد ارباشی ) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغیرت می هنر نشی حاضره چاپ آن خواهد شد ( مطلب مادر ) و ( عید تمیازک ) به مسؤل صنفه سپرده شد .  
 - تمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

نگاهی ( ترک بیگرت ) را کجه فرستاده بودی ( نزد یک بین ) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته اوی است . انشا - الله چاپ میشود .  
 - محمد طیب لومان افسر توپچی فرقه جبل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق ( نزد یک بین ) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارباشی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه ( بوجی خنده ) مردم - منتظر چاپید نش باشید .  
 - امیر حسین ( وحدت ) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارباشی ات درباره ( پنج خصلت ) ، رازد ارباشی را آدم تر ساخت و ( نزد یک بین ) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده می چاپیم .  
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد ارباشی ( رازد ارباشی ) را هم روزی رنج میداد ولی داری نداشته باشید که جلوه زوندون از قانقوزتک ( رازد ارباشی ) میگیرد و مطلب قبلاً چاپ شده آنرا از حلقوش بکشید - کارتونه باشید - کارتونه های ارباشی تان را می چاپیم .  
 - عزت الله همدرد محصل انستیتوت تعلیمات متوسطه طب - طفیمان ( گوارا ) از صنف ( ۱۲ )



حبیبه صدیقی



عبدالعظیم



شکیلا نوید

لیسه انصاری :  
 کارتونه ارباشی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بسود ولی چاپیدن و چاپیدن نش معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .  
 - زمر تیم ( آهنگ ) سر بازار - بگرام :  
 یادیدن مطلب ارباشی ات به نام ( البالو ) دهن ( نزد یک بین ) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تاسر کند .  
 مفید باشید .  
 - شایسته صافی بحصل انستیتوت دولتی طب و شفاخانه انستیتوت یولی تخنیک :  
 شکرکا نامه نوشته برده پسند ( نزد یک بین ) و ( رازد ارباشی ) هم شکرکا آنرا مطالعه کردند و شکرکا تشکر گفتند . و شکرکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .  
 - جللیله سعادت تسلیمی ) از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان :  
 جان نزد یک بین : مبارک از بود پنه بد شمی آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهید گفت که ( نزد یک بین ) یا ( رازد ارباشی ) مبارک است که از بود پنه بد شمی آید .  
 بخیرولی اسامی سال مبارک است خوش هضم باشید .









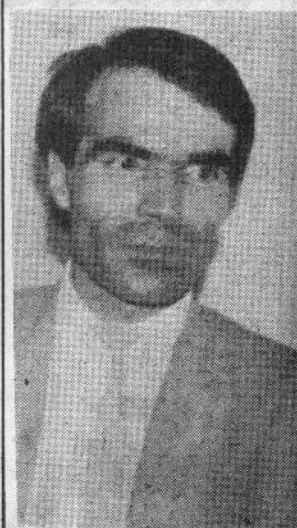
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

## تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



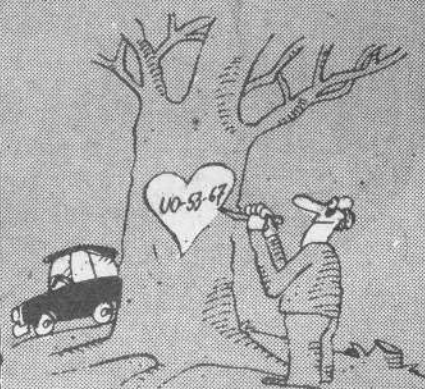
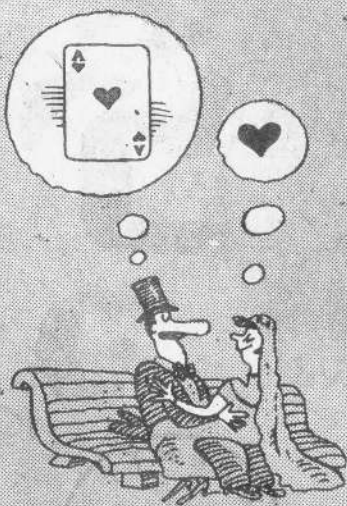
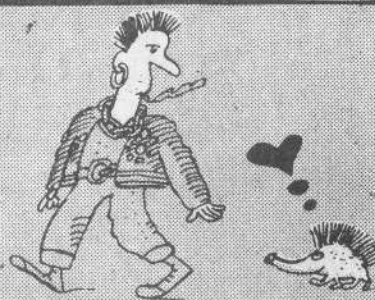
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتته ، به ما ارسال دارید  
به بهترین آن جایزه داده میشود



# سرگرمی ها



صحت  
طفل  
تانا  
تضمين  
ميكند



تندرستى  
بچه ها

آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه  
دكانهاي منزلشان، وطبور  
مسد و از طاهر ليمتد دركوچى  
ماركيت د شتياپ نماييد .



صحت طفل تانا تضمين ميكند



# فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: معائن زینب ننداری

## قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میاوان، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارت های شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف تقابرتانگه تبریز

## قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپادوس، جوانمرد روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتها ترکیه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید







**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**